



پیام بریج

سال سی و پنجم

شماره‌های

۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸

آوریل - می - جون

۲۰۱۷



# پیام بدیع

سال سی و پنجم

شماره های

۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸

سال ۱۷۲ بدیع

۱۳۹۶ شمسی

ژانویه - فوریه - مارچ

۲۰۱۷

## فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	مناجات از حضرت بهاء‌الله
۲	مناجات از حضرت عبدالبهاء - نوروز
۳	پیام نوروزی
۴	صد و چهل سالگی رسالهٔ مدنیه - جناب محمد ارسى
۸	هرفان جانان - جناب دکتر قاسم بیات
۱۴	حکایت است نه شکایت - جناب علاء‌الدین قدس جورابچی
۱۸	از کتاب دولت عشق - دنباله دیباچه
۲۲	شعری از استاد سلمانی
۲۳	دنباله مفهوم نور در ادیان ایرانی - جناب موژان مومن و جناب بهزاد یزدانی
۲۶	دنباله بحثی دربارهٔ موضوع طرد در آئین بهائی - جناب تورج امینی
۳۰	دنباله مشروح صحبت‌های جناب دکتر ایدل‌بخانی
۳۴	اشعار آبدار از زبان دُرربار حضرت بصار
۳۷	به مناسبت نمایش برنامهٔ تلویزیونی "پرگار" - جناب دکتر گیو خاوری
۳۹	تأملی در تواریخ اسلامی - جناب دکتر گیو خاوری
۴۱	تاریخ دیانت بابی و بهائی در نیریز - جناب حسین عهدیه و خانم هیلاری چپمن
۴۵	دنباله شرح حال بعضی از شهدای شیراز - جناب هدایت‌الله دمقانی
۵۰	شعر چشمهٔ نور - خانم زرین تاج ثابت خضرائی
۵۱	دنباله مدرسه دخترانه تربیت طهران - خانم یاسمن رستم گلایی
۵۵	شعر به دوستانم - خانم دکتر طلعت بصاری (قبله)
۵۷ و ۵۶	حق اشتراک مجله پیام بدیع
۵۸	برگه تقاضای حق اشتراک مجله پیام بدیع

## مناجات حمد و ثنا

# الها معبودا مسجودا

شهادت می‌دهم به وحدانیت تو و فردانیت تو و بخشش‌های قدیم و جدید تو توئی آن کریمی که امطار سحاب سماء رحمت بر شریف و وضع باریده و اشراقات انوار آفتاب بخششت بر عاصی و مطیع تابیده ای رحیمی که سازج رحمت بابت را ساجد و جوهر عنایت کعبه امرت را طائف از تو سؤال می‌نمائیم فضل قدیمت را می‌طلییم و جود جدیدت را می‌جوئیم که بر مظاهر وجود رحم فرمائی و از فیوضات ایامت محروم نسازی جمیع محتاج و فقیرند و انت الغنی الغالب القدير.

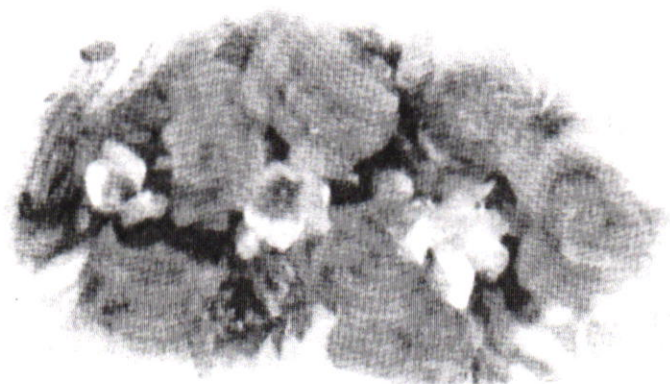


## مناجات نوروز

## هو الله

ای پروردگار، این دوستان یاران تو اند و سرمست پیمانۀ پیمان تو، همه پرورده آغوش بخششند و شیرخوار پستان دهش خداوند آفرینش، اگر مستمندند ولی هوشمندند، اگر ناتوانند ولی زورمندند، چه که تو پشتیبانی، تو یاور مهربانی، در جهان کیهان سر بلند نما و در ایوان یزدانی جای بده، در انجمن بالا روسفید فرما و در امید بگشا و از بخشش آسمانی بهره بخش، شب تیره را روز فرما و روز نوروز را فیروز کن. توئی توانا توئی بینا توئی شنوا توئی بی همتا توئی مهربان.

ع ع

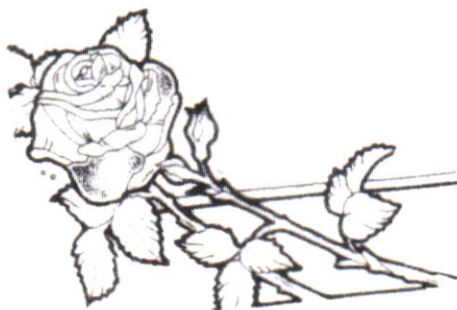


## نوروز

نوروز اوّل فصل بهار است. درختان و گیاهان و خلاصه آن چه روئیدنی است، سر از خاک به در می کنند و روئیدن آغاز می نمایند. اوّل فروردین، نوروز است. نوروز اول عید ما ایرانیاناست و در دیانت مقدّس بهائی، عید صیام یعنی روزه ما بهائیان است.

عید نوروز و عید صیام بهائیان، بر همگان مبارک باد.

رضوان در لغت، در اصل عید رضوان، نام دربان بهشت است، امّا به تدریج بر خود بهشت اطلاق می شود و برای ما بهائیان نام مقدّسی است. عید رضوان بر همه بهائیان عالم مبارک باشد.



برگرفته از ایران امروز

# صد و چهل سالگی رسالهٔ مدنیّه

محمد ارسی  
دنباله مطالب پیشین

## در عقلانی کردن امور جامعه و اصلاح دین و جدایی دین و دولت

می‌بینیم که نویسندهٔ رسالهٔ مدنیّه با توسل به خرد عملی و اخلاقی می‌کوشد که با دلیل آوری و حجت موجه، حیاتی بودن و ضرورت کسب علوم و فنون غربی را گوشزد نماید.

درواقع عقلانی کردن امور جامعه جایگاهی بس متعالی در این رساله دارد، زیرا در اغلب موارد با دلیل آوری و استدلال عقلانی حرف خود را اثبات کرده نه با نقل قول آوردن از انبیاء و اولیاء! و اگر هم در جایی از قرآن و حدیث چیزی آورده، برای تأیید هرچه بیشتر دلایل عقلانی بوده که قبلاً پیش کشیده بوده. مثلاً در زمینهٔ محاکم شرعی و عرفی و هرج و مرج ظالمانه‌ای که در نبود قوانین واحد و عقلانی در دادگاه‌های آن روز مملکت معمول بوده و از اختیارات بی حد و حساب قضات شرع ناشی می‌شد، می‌نویسد:

"اولاً چون تابحال احکام شرعیّه را در مرافعات و محاکمات مدار معینی نبوده، زیرا هریک از علماء نظر به رأی و اجتهاد خود نوعی حکم می‌نمایند، مثلاً دو نفس مرافعه می‌نمایند یکی از علماء حکم به مدعی و دیگری به مدعی علیه دهد. بلکه در مادهٔ واحده دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر...

شبهه‌ای نیست که این امور سبب تشویش کافه امور مهمّه واقع، و ازین فتور عظیمی در آسایش هیئت اجتماعیّه طاری گردد... لذا باید علمائی که واقف‌اند بر مسایل شرعیّه الهیّه ... اولاً یک منهج قویم و صراط مستقیم به جهت قطع

دعاوی عموم تعیین و تألیف نموده به امر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری گردد. بسیار این مهم را اهتمام لازم است.<sup>۱</sup>

و در زمینه اصلاحات سیاسی و مدرنیزاسیون و عقلانی کردن دستگاه حکومتی، آن هم چند دهه قبل از مشروطیت می‌گوید:

”تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است. ولكن از لوازم این اساس امور چندی است.

اول آن‌که باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیه‌الله و بلند همت و عقیف‌النفس باشند. ثانیاً آن‌که مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول مستحسنه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهام داخلی و روابط و علاقات خارجیّه و متقن در فنون نافعہ مدنیّه و قانع به مداخل ملکی خود باشند... به نظر این عبد اگر انتخاب اعضای مقننه در مجالس ممالک محروسه منوط به رضایت انتخاب جمهور باشد احسن است، چه که اعضای منتخبه از این جهت، قدری در امور، عدل و داد را مراعات می‌نمایند که مبادا صیت و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حُسن توجه اهالی ساقط شوند...<sup>۲</sup>“

نویسنده رساله این عقلانی کردن جامعه و نظام حکومتی و دستگاه قضایی را به حوزه دین نیز می‌برد و با اشاره به اصلاحات دینی لوتر و پروتستان‌ها در اروپا و آمریکا، علماء اسلام را هم به اصلاح و عقلانی کردن نظام دینی دعوت می‌کند. می‌نویسد:

”و فی الحقیقه اگر علمای اسلامیه در این امور چنانچه باید و شاید اقدام نمی‌نمودند، تا به حال جمیع ملل عالم در ظل کلمه وحدانیت داخل می‌شدند و شعله نورانیه “لیظهره علی الذین کله” چون آفتاب... بر جمیع آفاق لائح می‌گشت. در عصر خامس عشر میلادی لوتر که اول یکی از اعضای اثناعشر هیئت مذهبیّه کاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود ومؤخراً محدث مذهب پروتستان گشت. در بعضی مسائل که عدم تجویز تزویج رهابین و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤسای سلف مسیحیین و عادات و رسوم مذهبیّه زائد بر احکام انجیل، با پاپ مخالفت نمود...“

در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی آمریکا و چهار خمس قطعه

آلمان و انگلیس و بسیاری از اهالی نمچه، خلاصه تقریباً دوپست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند.<sup>۳</sup>

او در این تلاش برای عقلانی کردن دین و اصلاح مذهبی به امروزی و روزآمد نمودن اسلام و تطبیق دین با احتیاجات زمانه تأکید می‌کند و می‌نویسد:

“علمای بزرگواری که سالک بر خط مستقیم... و واقف بر اسرار حکمت الهیه... هستند و قلوب مبارکشان به حلیه تقی متحلی... ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر بر مقتضات زمانه هستند، البته به کمال جدّ تشویق و تحریص به تمدن و معارف می‌نمایند...”<sup>۴</sup>

نهایت این که در سراسر رساله مدینه تلاش برای ترک تعصبات مذهبی و کنار زدن خرافاتی که به نام اسلام گریبان توده را گرفته کاملاً پیداست. کوشش‌ها برای آشتی دین با اصول آزادی و دنیای نو، و برچیدن دیواری که جامعه را به دوست و دشمن تقسیم کرده و پایان دادن به جنگ و جدال داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی و رسیدن به هم‌دلی در عالم انسانی جوهر اندیشه‌های ارائه شده در رساله را تشکیل می‌دهد.

در این تلاش تجددخواهانه، او افکار اصلاحی مذهبی را تا آن‌جا پیش می‌برد که در رساله سیاسیّه که دنباله رساله مدینه تلقی می‌شود، رسماً از جدایی دین و دولت صحبت می‌کند. می‌نویسد:

“... و مرکز رتق و فتق این قوای سیاسیّه... خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سران لشکر باسل هستند، و مربی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسیه و روحانیه و کتب منزله سمایی و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی... بنیان این وظائف قدسیّه بر امور روحانی و رحمانی... است، تعلق بر شئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته... مدخلی در امور حکومت و رعیت و سالس... ندارند... این نفوس تعلق به امور سیاسی ندارند و مداخله نخواهند.”<sup>۵</sup>

البته در سخنرانی‌ها و نوشته‌های دیگری رسماً از جدایی دین و سیاست صحبت می‌کند که در این مقاله فرصتی برای نقل همه آن‌ها نیست. به عنوان نمونه به سخنرانی سوم اکتبر ۱۹۱۱ وی در لندن اشاره می‌کنیم که می‌گوید:

... دین از سیاست جداست، دین را در امور سیاسی مدخلی نه، بلکه تعلق به قلوب دارد نه عالم اجسام. رؤسای دین باید به تربیت و تعلیم نفوس پردازند و ترویج حُسن اخلاق نمایند ولی در امور سیاسی مداخله نمایند.“

نکته بسیار مهمی که در شرح افکار سیاسی و اجتماعی نویسنده رساله مدنیه و سیاسیّه گفتنی است، این است که با وجودی که او بر ضرورت کسب علوم و فنون غربی و درک و فهم مبانی فکری نظام اقتصادی و سیاسی اروپایی تأکید داشته، ولی مسحور مدنیت غربی نبوده و در سخنرانی‌ها و نوشته‌های مختلف خود در اروپا و آمریکا از بی بندوباری اخلاقی، بی‌دینی، پول‌پرستی، تشدید فاصله طبقاتی، بی‌عدالتی و افزایش خشونت سیاسی و اجتماعی و خانوادگی سخت انتقاد می‌کرده و هشدار می‌داده. به‌ویژه وی، مسابقه تسلیحاتی در جوامع صنعتی و رقابت قهرآمیز میان ملل و دُول پیش‌رفته غربی را شدیداً زیر تازیانه نقد می‌گرفت و از بی‌توجهی به جان قربانیان جنگ‌ها که نتیجه جنگ‌افروزی قدرت‌های بزرگ بین‌المللی بود با تأسف بسیار انتقاد و ابراز انزجار می‌کرد. مثلاً در ارتباط با جنگ‌های بالکان که حقیقتاً ویران‌گرانه بود می‌گوید:

“در بالکان جنگی است خون‌ریز که آتش سوزان به قلوب خیرخواهان عالم انسانی زده است. سبحان‌الله عجب است که گرگ را درنده می‌نامند و آن را می‌کشند، ولیکن مردمان درنده را می‌پرستند... اگر شخصی یک دلار بدزدد او را مُجرم نامند. اگر یک سردار یک مملکت را تالان و تاراج نماید او را فاتح گویند و ستایش و نیایش نمایند... باید جمیع ماها بکوشیم و جانفشانی کنیم و متحمل هر مشقتی شویم تا آن که صلح عمومی تأسیس یابد و حرمت عالم انسانی جلوه نماید.“<sup>۶</sup>

و در پاریس در نطقی در انتقاد از جنگی که علیه مردم لیبی راه افتاده بود می‌گوید:

“می‌گویند یک تَرَن در رود سن افتاده بیست و پنج نفر غرق شده و امروز در پارلمان فرانسه از وقوع این قضیه بحثی مفصل خواهد شد و وزیر راه‌آهن را در تحت محاکمه آورند... بسیار تعجب کردم که به جهت بیست و پنج نفر که در رودخانه افتاده غرق شده‌اند چنین هیجان غریبی در پارلمان ظاهر شده، اما از برای

طرابلس که روزی هزاران نفر کشته می‌شوند ابدأ حرفی نمی‌زنند. البته تا حال پنج هزار نفر کشته شده‌اند، ابدأ به خاطر پارلمان نمی‌آید که آن‌ها بشرند. مثل این است که آن‌ها حَجْرند... ببینید چقدر بی‌انصافی است. چقدر بی‌احساسی است، چقدر نادانی است...

اگر خدا را می‌شناختند البته هر یک دیگری را می‌نواخت. اگر احساسات روحانیه داشتند عَلم صلح اکبر می‌افراشتند... لهذا دعا کنید تَضَرَّع و زاری کنید که خدا هدایت کند، رحم بدهد، عقل بدهد، احساسات روحانی بدهد، بلکه این بیچارگان بشر راحت شوند...<sup>۷</sup>

باری این‌جانب با مطالعه رساله مدنیه، نویسنده آن را والامقامی یافتیم با دیدگاهی تعقل‌گرا و اخلاقی از زندگی، با حس مسئولیتی عظیم نسبت به ایران و ملت ایران و با عشقی عمیق نسبت به انسان و انسانیت و صلح جهانی و اندرزه‌های بلندی که ساختن دنیایی خالی از جنگ و خون‌ریزی و ستیزه‌گری را ممکن می‌سازد....

پایان

## منابع:

- ۱ - رساله مدنیه، ص: ۴۵ - ۴۶.
- ۲ - رساله مدنیه، ص: ۲۲ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۱.
- ۳ - رساله مدنیه، ص: ۴۹ - ۵۰.
- ۴ - رساله مدنیه، ص: ۴۰.
- ۵ - رساله سیاسیّه، ص: ۶ - ۱۲.
- ۶ - نادر سعید - عبدالبهاء و تولد انسان، ص: ۷۱.
- ۷ - همان منبع، ص: ۹۹ - ۱۰۰.

## “عرفان جانان”

گل‌گشتی در چهار وادی، رساله عرفانی حضرت بهاء‌الله

جناب آقای دکتر قاسم بیات

دنباله مطالب پیشین

### مقامات گروه سالکان و مظهر حق در چهار وادی

در این جا با ویژگی‌ها و مقامات چهار گروه از سالکان و هم‌چنین چهار جنبه از مقامات مظهر حق که هر یک در خور استعداد عرفانی گروهی از این سالکین راه ایشان است بیشتر آشنا می‌شویم.

یکی از مضامین اساسی این رساله که آن را از سایر آثار عرفانی چون منطق‌الطیر عطار نیشابوری کاملاً متفاوت می‌دارد، بیان مدارج چهارگانه سالکان و امید به عرفان مقامی در خور استعداد از مقامات چهارگانه مظهر حق است که با اشارات و استعاراتی بدیع و به طرز نوین عرضه گشته است.

حضرت بهاء‌الله در این رساله “متصاعدان سموات سلوک” یعنی آنان را که قدم در راه سلوک گذارده‌اند، و به هر مقام عرفانی که رسیده‌اند، متناسب با درجات ادراک و مراتب روحانشان، به شناخت مرتبت و مقامی از مراتب و مقامات خویش دلالت می‌فرمایند، و سپس شرط و روش توفیق را در عرفان این مراتب از این مقامات تشریح و توضیح می‌فرمایند.

ایشان سالکین را به چهار گروه اهل نفس (متشرعین)، اهل عقل (حکما)، اهل عشق (عُرفا) و اهل فؤاد (واصلان طلعت محبوب) تقسیم می‌فرمایند. آن‌گاه به توفیق و تأییدات الهی به هر گروهی از آنان امکان می‌بخشند که به مرتبه‌ای از

چهار مرتبت و مقامات مظهر حقّ که عبارت از نفس (جنبه تشریح)، عقل (جنبه حکمت)، عشق (جذبۀ محبوب) و روح مظهر ظهور کلی الهی (وصلت روحانی) است عارف گردند.

حضرت بهاءالله این مراتب خلق و مقامات مظهر حقّ را با زیبایی بیان و رسائی کلام و با استفاده از استعارات مکانی و اشارات فلسفی توضیح می‌فرماید و فهم آن را ساده‌تر می‌نماید. توجه و دقت به بیان ایشان در توضیح این طبقات سالکین و مقامات مظهر حقّ که به صورتی خلاصه در این‌جا ذکر می‌شود، این مضامین را روشن‌تر می‌کند.

### مقام گروه اول یعنی اهل نفس یا متشرعین

ابتدا به معنی نفس پردازیم. نفس (مطابق تاریخ تصوف در اسلام) به دو معنی به کار می‌رود: در یک معنی نفس جامع قوه غضب و شهوت یعنی منبع و اصل صفات مذمومه است که مجاهده با آن واجب است، و عرفا این مجاهده با نفس را جهاد اکبر می‌نامند، و به معنی دیگر نفس، لطفی‌ای الهی است که حقیقت و ذات انسان است پس به معنی اول شیطانی و مذموم و باید مهار شود و در تحت تعلیم و تربیت آورده شود و به معنی دوم رحمانی و پسندیده است. و اکنون به تشریح مقام گروه اول که اهل نفس یا متشرعین باشند می‌پردازیم:

حضرت بهاءالله گروه اول را اهل نفس یعنی متشرعین می‌خوانند و می‌فرماید که اینان طالبان کعبه مقصودند. این گروه از سالکان به ظواهر متمسک و پایبند اجرای آداب و رسوم و سنن ظاهر مذهب و شریعت چون زیارت بیت کعبه‌اند. حضرت بهاءالله ضمن تأیید این گروه آنان را تشویق به عدم پیروی از نفس انسانی، بلکه در تبعیت از نفس مظهر حقّ می‌خوانند که مقبول است. به عبارتی دیگر در عین پیروی از شریعت‌الله، بدانان متذکر می‌شوند که باید دست از آداب و سنن ساخته و پرداخته انسانی باز دارند. به آنان یادآور می‌شوند که گرچه

در ابتدای این راه سوء تفاهمات و تناقضاتی که گاهی به جدل می‌کشد فراوان است، ولیکن در خاتمه چند رنگی‌ها و دوئی‌ها، همه به یک‌رنگی و یا بی‌رنگی و یگانگی تبدیل می‌گردد. در رسیدن به این حالت یگانگی است که سالک به عرش جلال و جنت الهی که همانا رضای حق است می‌رسد. آشکار است که چون در پیروی از شریعت، مِلاک همان تبعیت از مظهر حق است، و اوست که در هر عصری قوانین شریعت را تعریف می‌کند، پس در تبعیت از اوست که می‌توان به یک‌رنگی و بی‌رنگی و جنت الهی که رضای اوست رسید، زیرا در غایت پیروی از شریعت فرع پیروی از مظهر حق است.

### راه تبدیل سوء تفاهمات و اختلاف و جدل به یک‌رنگی و بی‌رنگی و یگانگی

باید دید که چه‌گونه سوء تفاهمات و اختلافات و جدل رایج در بین پیروان ادیان را می‌توان به یک‌رنگی و بی‌رنگی و یگانگی تبدیل نمود.

حضرت بهاء‌الله در سرآغاز ایقان شریف سالک را برای نجات از بی‌راهه اختلافات و جدل در امر دین چنین راهنمایی می‌کنند: "سالکان سیل ایمان و طالبان کوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عَرَضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال، و قلب را از ظنونات متعلقه به سبحات جلال، و روح را از تعلق به اسباب ظاهره، و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه، و متوکلین علی‌الله و متوسلین الیه سالک شوند، تا آن که قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی، و محل ظهور فیوضات غیب نامتناهی گردند. زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای او قرار دهد، هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود، و به عیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد، و هرگز به سرمنز بقا نرسد، و از جام قُرب و رضا مرزوق نگردد."

پس ریشه این‌همه مجادلات در تسبیح از گفتار و افکار متناقض گذشتگان است که در همه شرایط وارد شده و حتی در شریعت هر آئینی ایجاد

تفرق و بیگانگی و دشمنی بین مردم نموده، و حضرت بهاء‌الله شرط یگانگی را در بُریدن از این امور مذکوره و در توکل به حقّ و توسّل به او می‌دانند.

### آیا گروه اهل نفس استعداد عرفان نفس مظهر ظهور را دارند؟

در پاسخ به این پرسش که آیا اهل نفس یا متشرعان استعداد و توانایی عرفان نفس مظهر ظهور را دارند، حضرت بهاء‌الله در این رساله با استناد به آیه قرآنی "سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم انه الحق" (سوره فصلت، آیه ۵۳ و به این مضمون که: به زودی آیات خود را در آفاق و انفس بدانان نشان خواهیم داد تا بر آنها حقیقت آشکار شود)، سالک را مطمئن می‌سازند که استعداد عرفان مظاهر ظهور حقّ را خداوند در انسان به ودیعه گذارده، و وسایل لازم را برای این عرفان در نفس انسانی و کائنات قرار داده. اهل نفس که باید طالبان عرفان نفس مظهر حقّ باشند، پس از بُریدن از قیود عالم مادی آن‌چنان که آمد به مقام نفس مرضیه می‌رسند، که مقام جنّت حقّ و رضای او، و رمز حیات انسان است. در این وادی سالک اهل نفس به شریعت الهی پیوسته، و به عرفان اسماء و صفاتی که مظهر حقّ متجلّی است مفتخر می‌گردد، زیرا عرفان ذات حقّ از عهدهٔ ممکنات خارج است.

### گروه دوم از سالکان در این رساله، اهل عقلند

حال ببینیم که رساله چهار وادی گروه دوم از سالکان را که اهل عقل‌اند چه‌گونه معرفی می‌کند.

حضرت بهاء‌الله گروه دوم از سالکان را اهل عقل می‌خواند. این گروه چون حکما، عقل را ملاک دانند، و با آن مقیاس امور را می‌سنجند. ایشان اهل عقل را از ساکنان حجرهٔ محمود می‌خوانند که توفیق یافته و در این بیت محمود وارد گشته‌اند. ولی بدانان هشدار می‌دهند که این عقل که پیغمبر و راهنمای آنان است

عقل کلی ربّانی باید باشد، و حکمت مظهر حقّ که تربیت امکان از اوست، و نه عقل ناقص انسانی. آن‌گاه با استشهاد از دو بیت از سرحلقه عُرُفا، حکیم سنائی می‌فرماید که طالبان حکمت مظاهر ظهور حقّ آنانند که بر کوتاهی عقل انسانی خویش بر درک کلی حقائق آگاهند. از این رو قلوب خود را طاهر نموده، و عقل خویش را در دبیرستان حقّ با درس روحانی تربیت می‌نمایند، تا آنان را به پرتگاه بی‌ایمانی نیندازد.

ابیات حکیم سنائی:

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیلت نفکند

گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر

و مراد سنائی آنست که عقل باید از راه تربیت در مدرسه روحانی با ایمان همراه و همساز و همدم شود وگرنه سبب گرفتاری و بندگی برای انسان شود.

باید توجه داشت که صوفیه غالباً علم رسمی و قیل و قال مدرسه و کتاب و دفتر را حجاب راه سالک شمرده‌اند و گفته‌اند: "العلم حجاب الاکبر" (یعنی علم مانع بزرگ است).

غالب بزرگان صوفیه با لحن طنز و استهزاء و تحقیر و توهین از اهل استدلال و کتاب و پیروان علوم رسمی و تقریر و بیان سخن رانده‌اند و شرط وصول به معرفت را پاک کردن لوح قلب از نقش آموختنی‌های مدرسه دانسته‌اند. هجویری در کشف‌المحجوب آورده که ابوسعید ابوالخیر در حین دفن کُتُب خود به زیر خاک، این بیان را گفت: "تعم الدلیل انت والاشتغال بالدلیل بعدالوصول محال" (یعنی تو راهنما و دلیل راهی ولی اشتغال به دلیل بعد از رسیدن به مقصود محال است.) هم‌چنین احمد بن ابی‌الحواری کُتُب خود را به دریا ریخت و همین عبارت را ذکر می‌کرده است و هم‌چنین می‌گفته: "ای علم از باب تحقیر و استخفاف تو را غرق نمی‌کنم، بلکه در طلب تو بودم برای این که به راهنمایی تو بخدا راه پیدا کنم و چون این نتیجه حاصل شد، دیگر از تو بی‌نیاز شدم." و حافظ می‌فرماید:

بشوی اوراق اگر هم‌درس مایی که علم عشق در دفتر نباشد  
 ولی با این همه باید توجه داشت که صوفی مخالف علم برای علم است، ولی علم  
 را برای واسطه و مقدمه مردود نمی‌داند. پس علم نیز چون امور دیگر دنیا واسطه و  
 وسیله‌ایست و نه غایت. صوفی علومی را که موضوع آن شناسائی خدا و بحث در  
 ذات و صفات الهی است، آن علم را ذم کرده و عقیم و بلاثمر می‌خواند و برای  
 وصول به حقیقت غیرکافی می‌شمارد. هم‌چنین علوم تقلیدی را که متکی به تقلید  
 است نه به تحقیق، سبب گمراهی می‌داند.

حضرت بهاء‌الله آن‌گاه می‌فرمایند که رجال این وادی (حُکما) را هیچ چیز  
 از ذکر حقّ باز نمی‌دارد، و حضرت حقّ متّقیان آنان را می‌آموزد، و به قلب  
 طاهرشان نور علم می‌تاباند. مظهر حقّ که ساقی الهی است، خمر مکرمت را که  
 عرفان وی است و آگاهی بر رضای او، از روی فضل بدانان می‌نوشاند.

ادامه دارد



## برگرفته از کتاب حکایت است، نه شکایت جناب علاءالدین قدس جورابچی

### حکایت است، نه شکایت

مقاله دوم

دنباله مطالب پیشین

یکصد و چهل سال از آغاز آئین بهائی می‌گذرد.<sup>۱</sup> در این مدت به گواهی مورخان و ارباب قلم، چه از دشمنان و مخالفان و چه از هواداران و موافقان، چه‌ها که بر سر این آئین تازه و پیروان پاک‌باخته‌اش در زادگاهش نیامده است. مردان و زنانی که با دل و جان و از روی ایمان و اخلاص، نه تنها جهان، بلکه سر و تن و جان را در گرو باور و اعتقادشان گذاردند.

در این مدت در کشور عزیزمان ایران، بیش از بیست هزار نفر از پیروان این آئین نوپا، تیغ بی‌دریغ دژخیمان را پذیرا شدند و به انکار معتقدات خود لب نگشودند. ارباب عمائم فتوای قتلشان نوشتند، کارگزاران حکومت به خوششان دست آغشتند، هم‌وطنان آنان نیز یا با هیاهو و قیل و قال بر شراره آتش بی‌دادگری‌ها افزودند و یا آرام و بی‌تفاوت ایستاده، شاهد و ناظر صحنه‌هایی گردیدند که قلم از نوشتنش شرمسار و زبان از گفتنش قاصر و ناتوان است.

آری، خون بهائیان بی‌گناه بی‌دلیل و برهان در میهن عزیزشان ریخته شد و اموال و دارایی‌شان بی‌سبب و علت طعمهٔ یغما و تاراج گردید. اما افسوس و دریغ که کسی از هم‌وطنان قد مردی و مردانگی عَلم نمود و از این همه ستم‌گری و بی‌داد، فریاد برنیاورد. اهل انصاف هم از ترس جان و مال و جاه و مقام و عرض و آبرو در چند روزهٔ عمر گذرا، از بیم آن که مبادا معرض اتهام واقع شوند و به نام بهائی شهرهٔ آفاق گردند، چشم دل و گوش جان بستند و دم برنیاوردند و در گوشهٔ سکوت و خموشی نشستند و دست از داد و راستی شستند.

اما بهائیان بر پایه باور و اعتقاد خود و در راه مبارزه با مظاهر و پیکره‌های اوهام و خرافات و تعصبات و دگرگون ساختن افکار و اندیشه‌های هم‌وطنان، آزاده از هر قید و بندی و وارسته از دنیا و آنچه در اوست، به تکاپو و تلاش پرداختند و جان و تن درباختند. هراس ندیدند و وا همه نشناختند و مال و جان را در راه حَقانیت و راستی آئین خویش ناچیز شمردند و برای تحقق هدف‌ها و آرمان‌های بشردوستانه آن، ره ایثار و جانفشانی پیمودند.

بهائیان قصد مبارزه مسلحانه ندارند. بهائیان بر آن نیستند که حکومت را براندازند و خود زمام امور به دست گیرند. بهائیان در پی تصرف قلوب آدمیان‌اند. آئین بهائی تن آدمی را به جان شرافت بخشد، نه با لباس زیبا، و بزرگی مقام انسان را در انسانیت داند، نه در شیوه‌های ناشایسته دیوان و ددان. قصد آن دارد که سفره وفاق و دوستی بگستراند و بساط نفاق و دشمنی برچیند، زیرا آسایش نوع بشر را در آن بیند که هرکس خود را نیک‌خواه هم‌روی زمین نماید. در این رهگذر، بهائیان حاضرند کشته شوند و نکشند، آزار بینند و آزار نرسانند.

نویسنده محترم نوشته است: "در گوشه‌ای نشستن و زانوی غم به بغل گرفتن و مظلوم‌نمایی کردن و ادای معصوم شدن درآوردن، نه تنها حقی برای کسی ایجاد نمی‌کند، بلکه چه بسا نتیجه‌ای معکوس دربر خواهد داشت."

اگر قرار بر این بود که بهائیان در گوشه‌ای می‌نشستند و زانوی غم در بغل می‌گرفتند و مظلوم‌نمایی می‌کردند و ادای معصومین را درمی‌آوردند، در همان نخستین سال دعوی سید علی محمد باب در شیراز که خود و پیروانش با گرفتاری و آزار و اذیت مخالفان روبرو گردیدند، این آئین کارش پایان می‌یافت و نامش از صفحه روزگار زوده می‌گشت و یادش از خاطرها بیرون می‌رفت. شگفتا که دست‌اندرکاران از سلاطین قاجار و صدراعظم‌ها و صاحبان منبر و محراب و ارباب قلم و کتاب و تاریخ‌نویسان و وقایع‌نگاران و بیشتر ایرانیان چنین پنداشتند و در اوراق تاریخ نگاشتند و به خاطر نگاه داشتند. تا آن‌جا که آئین بهائی را نابود شمردند، پیروانش را انگشت‌شمار دانستند، دامنه نفوذ و گسترشش را محدود انگاشتند. با همه این، با جدیت تمام و کوشش پی‌گیر و بی‌پایان بر رد و بطلان

آئینی که نابود و باطلش قلمداد می‌کردند و بی‌مایه و ناچیز می‌پنداشتند، قلم‌ها شکستند و کتاب‌ها نوشتند و فریادها به عنان آسمان رسانیدند. گاهی آن را فتنه و آشوب نامیدند و چندی بدعت در دین و مذهب شمردند. زمانی آن را معلول سیاست دولت روس گفتند و هنگامی زائیده سیاست حکومت انگلیس خواندند. با این امید و آرزو که این گُلِ نوشکفته را پژمرده سازند و این نهال نورسته را ریشه به دست تیشه سپارند و بخشکانند. اما چه فایده از این همه هنگامه و فسانه! زیرا نه‌تنها در کشور مقدس ایران ریشهٔ درخت دیانت بهائی استوار گردید و شاخسارش سر به آسمان کشید، بلکه سایه‌اش کرهٔ زمین را فرا گرفت و ندایش در بیش از یکصد و پنجاه کشور مستقل و ده‌ها جزیره و سرزمین وابسته، به گوش جهانیان رسید و کتب و نوشته‌هایش به هفتصد لغت و زبان ترجمه و نشر گردید و از ملل جهان با رنگ‌های مختلف و نژادهای گوناگون و زبان‌های متفاوت و پیشینه‌های مذهبی و فکری و اعتقادی پراکنده، در زیر سراپردهٔ بلند یک‌رنگی و یگانگی آئین بهائی درآمدند و نمونه‌ای از جامعهٔ آینده‌ای را که بهائیان در پی ایجاد آن در تلاشند، ساختند. جامعه‌ای که در آن تمام ملت‌ها به طور مسالمت‌آمیز در کنار یک‌دیگر در صلح و آرامش و رفاه و آسایش به زندگی پردازند.<sup>۲</sup> آیا این است مفهوم گوشه‌نشینی و مظلوم‌نمایی و غم‌زدگی که نویسندهٔ محترم، جامعهٔ بهائی را بدان متهم می‌سازد؟

آیا شخص بهائی که در شرایط کنونی در ایران، حاضر نمی‌شود کلمه‌ای برخلاف اعتقاد و ایمانش بر زبان آرد و مرگ و کشته شدن را به جان و دل خریدار می‌گردد، در نظر نویسندهٔ محترم، مظهر و نمودار گوشه‌نشینی و زانوی غم در بغل گرفتن است؟ آیا فرد بهائی که آماده است از هستی و مال و شغل و کار چشم پوشد، ولی از دامان آئین خویش دست بر ندارد، نمودار مظلوم‌نمایی و ادای معصومین در آوردن است؟ به بهائیان تکلیف می‌کردند و اکنون هم می‌کنند که دست از باور و عقیدهٔ خود بردارند و جان و مال و جاه و مقامشان را محفوظ دارند، اما اینان از همه چیز دست می‌شویند و چون کوه پابرجا و استوار می‌مانند و به زبان حال می‌گویند:

”سر نهادیم به سودای کسی کین سر از اوست

نه همین سر که تن و جان و جهان یک‌سر از اوست“

به دیگر سخن، در راه جهاد و مبارزهٔ روحانی و معنوی و برای اثبات راستی و حقانیت آئین بهائی و به جهت تحقق هدف‌ها و آرمان‌های آن که مقصد نهایی‌اش وحدت و یگانگی اهل عالم است، قطره‌های خونشان را انفاق می‌نمایند و در این رهگذر برای خود حقی نمی‌طلبند و حقوقی ملحوظ نمی‌دارند، بلکه هدف و مقصدشان از انفاق مال و مقام و جان به رایگان، احراز حقوق جامعهٔ انسان به طور عموم در نهایت و فرجام است. آری، از هستی و حیات چشم می‌پوشند تا هستی و حیات حقیقی انسان‌ها چهره گشاید و از منافع فردی می‌گذرند تا منافع راستین جامعهٔ بشری محفوظ و مصون ماند. این است شیوهٔ بهائیان.

نویسندهٔ محترم از این که صدور حکم اعدام ۲۲ نفر از بهائیان در ایران موجبات ناراحتی وزارت امور خارجه و تأسف و تأثر عده‌ای از سناتورها و اعضای کنگرهٔ آمریکا را فراهم ساخته و در نتیجه به رفتار دولت ایران اعتراض کرده‌اند، در شگفت آمده و زبان به شکوه و شکایت گشوده که مگر پیروان دیگر ادیان که در ایران به جوخهٔ اعدام سپرده می‌شوند، چه تفاوت ویژه‌ای با افراد بهائی دارند؟ و در نتیجه چنین برداشت نموده است که خون بهائیان رنگین‌تر از دیگر ایرانیان است!

ادامه دارد

<sup>۱</sup> - توضیح آن که: تاریخ نگارش و چاپ نخست این مقاله در این رساله، سال ۱۳۶۲، سی سال پیش از تاریخ چاپ کنونی آن بوده است. از این رو امسال (۱۳۹۲)، مقارن یکصد و هفتادمین سال ظهور و پیدایش آئین بابی، سرآغاز آئین بهائی است.

<sup>۲</sup> - توضیح آن که: در این هنگام (سال ۱۳۹۲ شمسی) آئین بهائی در بیش از یکصد و نود و پنج کشور مستقل و دهها جزیره و سرزمین وابسته نفوذ کرده و کتاب‌ها و نوشته‌های بهائی به بیش از هشتصد لغت و زبان ترجمه و نوشته و نشر گردیده است.

**کتاب دولت عشق**  
**زندگی‌نامه و مجموعه اشعار استاد محمد علی سلمانی**  
 به کوشش ایرج مهین گستر

## دیباچه

### دنباله مطالب پیشین

حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا، ماجرای دستگیری و انتقال آن دونفس مؤمن و جلیل را در نهایت فصاحت و بلاغت بیان می‌فرماید:

”... و از جمله مهاجرین و مجاورین جناب آقا جمشید گرجی بود. این رجل رشید منشاء حیاتش گرجستان بود، و نشو و نمایش در شهر کاشان، جوانی بود در نهایت صدق و امانت و دیانت و غیرت... در استامبول اسیر ستم‌کاران گشت و به سلاسل و زنجیر افتاد. سفیرکبیر ایران او را با جناب استاد محمد علی دلاک (سلمانی) هردو را صفدر وصف شکن قلم داد. جناب جمشید را رستم دستان گفت، و جناب استاد محمد علی را شیر ژیان شمرد. این دو نفس محترم را بعد از حبس و قفس از بلاد روم به مرز و بوم ایران اسیر فرستاد، تا تسلیم حکومت آن دیار کنند و به دار و صلابه زنند، تنبیهات شدیده نمودند که مواظبت تمام نمایند، مبادا فرار کنند. لهذا در منازل و مراحل آنان را در جاهای سخت حبس می‌نمودند تا روزی ایشان را در چاله‌ای مانند چاه انداختند و تا به صباح آن دو بی‌گناه در نهایت مشقت و عنا اوقات بسر بردند.

صبح آقا جمشید فریاد برآورد که ای عوانان مگر ما حضرت یوسفیم که در قعر چاه افتاده‌ایم، اما یوسف صدیق از قعر چاه به اوج ماه رسید، و چون وقوع ما در چاه در سیل الهی است شبهه‌ای نیست که این بثر عمیق رفیق اعلی گردد. باری آنان را در حدود و ثغور ایران تسلیم رؤسای اکراد کردند که به طهران

بفرستند. سروران اکراد چون این دو مظلوم را خیرخواه عباد دیدند که بدون گناه به دست تطاول اعداء مبتلا گشتند، لهذا رها نمودند و به طهران نفرستادند.

باید توجه داشت امروزه که تمام راه‌های اصلی بین شهری آسفالت و طی طریق آسان‌تر گردیده با وسیله نقلیه (اتوبوس مسافربری) تقریباً مدت دو روز به طول می‌انجامد. در آن زمان که تنها وسیله مسافرت‌های طولانی، چهارپایان سریع‌السیر و وسائلی مثل کجاوه بوده هفته‌ها و ماه‌ها به طول می‌انجامیده. حال تصور کنید با پای پیاده، در این راه کوهستانی طولانی، آن‌ها با چه مصیبت و درد و رنجی طی طریق می‌نمودند.

باری در سرحد ایران که شهر ماکو (ماه‌کوه) بوده مأمورین، آن دونفر را تحویل مرزبانان کرد می‌دهند. سرکرده کُردها حسین خان ماکوئی چون متوجه می‌شود با دو بی‌گناه و مظلوم روبرو است، آن‌ها را آزاد می‌نماید. آن‌ها خود را به شهر "خوی" می‌رسانند. در این‌جا استاد سلمانی از یار هم‌بند و هم‌سفر خود جدا شده، هریک راهی را در پیش می‌گیرند. استاد سلمانی با دست خالی و تنها، به تبریز و بعد به زنجان می‌رود، بیمار می‌گردد، در زنجان با کمک و یاری جناب حاجی ایمان زنجانی در خانه جناب اشرف<sup>۱</sup> اقامت و وسیله مادر جناب اشرف شهید (مشهور به أم اشرف) مداوا و پس از بهبودی از طریق سلطنتیه به قزوین و قم و کاشان و اردستان و سپس به اصفهان زادگاه خود می‌رود.

در شهرهای بین راه به زیارت جناب شیخ کاظم سمندر - شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل برادر جناب سمندر - حاجی ابوالحسن امین - میرزا فتحعلی اردستانی (فتح اعظم) - حاج محمد اسمعیل ذبیح و بسیاری دیگر نائل می‌گردد. در اصفهان قصد دیدار همسر و فرزند دختری که داشته می‌نماید، اما مطلع می‌شود که در غیاب، پس از مهاجرت وی به بغداد، بنا به فتوای مآلها و این‌که ازدواج زن مسلمان با غیرمسلمان حرام است، همسرش را بدون طلاق به دیگری داده‌اند. هرچند آن زن پس از اطلاع از ورود شوهر سابقش پیام می‌فرستد و قصد ملاقات او را می‌نماید، اما جناب سلمانی با پاکی سرشت و صحیح‌العمل

بودن ذاتی و ملاحظه خُلق و خوی اهالی متعصّب، از ملاقات زوجه سابق سر باز می‌زند. پس از دو هفته اقامت در اصفهان، در خانه یکی از احبّاء (مادر عبدالصالح) و زُودن گُرد رنج‌های سفر و آلام وارده و اطلاع از سرگونی حضرت بهاء‌الله و عائله مبارکه به قشله عکا، به قصد سفر به آن وادی و پرواز به سوی کوی محبوب، مقصود خود را ضمن ملاقات با سلطان‌الشهداء و محبوب‌الشهداء در میان می‌گذارد و آن‌ها به یاری وی شتافته، از طریق کاشان و قُم و سلطانیه به همدان می‌رود. در راه همدان دچار سختی و مرارت می‌شود، اما مستقیم بودن و اراده خلل‌ناپذیر وی موجب می‌شود انوار حق همیشه او را یآوری نماید. در شهرهای بین راه و اقامت در هریک به زیارت محبّان کوی دوست و احبّای چندی از جمله، پدر جناب نبیل‌الدوله - شیخ عبیدالله کُردستانی و جناب زین‌المقرّبین نائل می‌گردد و از یآوری‌های آنان بهره‌مند می‌گردد. آن‌گاه خود را به ساوجبلاغ که منطقه کُردنشین است می‌رساند و از آن‌جا به موصل (از شهرهای عراق فعلی است) می‌رود. (در آن زمان کلیه خاک عراق - سوریه - لبنان - فلسطین - اسرائیل که در آن زمان قسمتی از خاک فلسطینی بوده و به نام یک دولت مستقل موجودیت نداشته، و شهرهای آن‌ها از جمله متصرفات حکومت آل عثمان بوده) سپس راه شمال را در پیش می‌گیرد. از کرکوک گذشته وارد دیار بکر شده و از آن‌جا به حَلَب (از شهرهای سوریه فعلی) رفته وارد بیروت (مرکز لبنان فعلی) می‌شود و از بندر لبنان با کشتی خود را به عکا می‌رساند.<sup>۲</sup>

حال زمانی است که جمال مبارک در قشله عکا در سجن اعظم هستند و مأمورین دولت عثمانی با دستورات شداد و غلاظ حکومت مرکزی اجازه ملاقات به احدی نمی‌دهند. آیا ممکن است عاشق دل‌سوخته‌ای مثل او، سالی را با درد و رنج به خاطر دیدار روی محبوب تحمل کرده باشد و نتواند به زیارت معبود نائل گردد؟ توفیق حق شامل می‌گردد و جناب سلمانی به طریقی عاقلانه و بی سر و صدا خود را به قشله رسانده، بدون مزاحمت وارد و به حضور خداوندگار و محبوب خود مشرف می‌گردد. ای کاش ما می‌دانستیم احساس و حالات جناب

سلمانی در لحظه نخست زیارت روی محبوب چه گونه بوده است؟ گفته می‌شود در آن زیارت، جمال مبارک جناب استاد سلمانی را مورد عنایت قرار می‌دهند و شرح تشریف جناب بدیع و ارسال لوح سلطان را برای وی بیان می‌فرمایند.

ادامه دارد

۱ - (هیجده روز از شهادت ایشان و ابا بصیر گذشته بوده. اعداء آن دو نفس مقدس را دستگیر و در یک روز در زنجان به شهادت می‌رسانند. جناب ابا بصیر هنگامی که در حال مناجات زانو زده بوده، به جلاد نشان می‌دهد که به چه نحو ضربت مؤثر وارد نماید و جناب اشرف در حالی که از شدت ضرب از سر و رویش خون جاری و جسد رفیق شهیدش را در آغوش داشته، سرش را قطع می‌کنند. قبل از شهادت ام اشرف را در زندان حاضر می‌نمایند تا یگانه فرزندش را نصیحت و او را از طریق حقّ ممانعت نماید. ولی آن امه موقنه، نور دیده خویش را ترغیب می‌نماید که در امر الهی ثابت و مستقیم بماند و به ابا بصیر تأسی کند و او را متذکر می‌گردد که اگر تبرّی کند و از مقام رفیع فدا اعراض جوید، او را از فرزندى خود طرد خواهد نمود و بدین قرار ام اشرف با نهایت وقار و متانت بدون آن که از دیده اشک جاری سازد، فرزند دلبنده را قربان در راه حق و حقیقت امر حضرت رحمن می‌نماید...)

۲ - پس از خلاصی از حبس عثمانی، و طی طریق از استامبول و عودت به ایران و سپس مسافرت وی از ایران به عکا، یک سال به طول می‌انجامد.

## شعری از استاد سلمانی

### از کتاب دولت عشق

بر دامن تو گر نبود دسترس مرا  
 اشک روان و ناله جانسوز بس مرا  
 خواهم که در هوای تو بال و پری زخم  
 صیاد بسته است ره از پیش و پس مرا  
 ای عندلیب، صحبت دیدار گل تو را  
 هجر حسیب و زاری گنج قفس مرا  
 از کاروان کعبه مقصود همتی  
 باشد همیشه گوش به بانگ جرس مرا  
 ننوشته ماند شرح فراق به خون دل  
 ای کاش مانده بود به تن یک نفس مرا  
 دارد همای عشق تو تا سایه بر سرم  
 باشد جهان و خلق جهان چون مگس مرا  
 هرکس بَرَد به پیش کسی التجا و من  
 پیش بهاء بَرَم که جز او نیست کس مرا



## مفهوم نور در ادیان ایرانی

نگارش یافته توسط: مؤژان مومن

برگرداننده: بهزاد یزدانی

دنباله مطالب پیشین

سرانجام به بهاء‌الله در نیمه دوم قرن نوزدهم می‌رسیم. در این بخش از کاوش گرچه در فاصله زمانی هزاران سال بعد از نقطه آغاز تحقیق خود قرار داریم، اما به همان مرکزیت در مورد مفهوم نور می‌رسیم. در واقع می‌توان گفت که بهاء‌الله با اختیار کردن نام "بهاء" برای خویش این مفهوم را به کمال خود رسانده است. بهاء همان مفهوم نور، جلال، درخشندگی و فروغ را دارد. دیدیم که چه‌گونه شیخ احمد در تفسیر خود بر "بسم‌الله"، واژه بهاء را با نور شمس یکسان دانست. اکنون بهاء‌الله با اختیار این واژه خود را با آن یکی می‌داند. یک‌وقت او در دادگاهی در شهر عکا حضور یافت. از او خواسته شد که خود را معرفی نماید. جواب داد: "اسم بهاء‌الله و مسکنم نور". او در این پاسخ البته مسأله‌ای از الهیات را با وجه تسمیه هویت واقعی خود درهم آمیخت، چه که نام او بهاء‌الله بود و موطنش ناحیه نور از مازنداران. نیازی به ذکر نیست که واژه "بهاء" به مفهوم نور پُرفروغ در بخش‌های متعددی از آثار بهاء‌الله آمده است. دو بیانی که در زیر می‌آید نمونه‌هایی هستند که به وضوح به سوره‌النور قرآن اشاره دارند:

... چنان‌چه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده‌اند که به قتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد بتوانند سراج قدرت ربانی را بی‌فهرند و شمس صمدانی را از نور باز دارند، غافل از این که جمیع این بلایا به منزله ذهن است برای اشتعال این مصباح ...

ای عزیز در این صبح ازلی که انوار "الله نور السموات والارض" عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ "و یایی الله الا ان یتیم نوره" مرتفع گشته و ید قدرت و بیده ملکوت کل شیء "مبسوط و قائم شده کمر همت را باید محکم بست که شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینه قدسیه "انا لله" وارد شویم تا به مواقع عز "الیه راجعون" مقرر یابیم.

بهاء الله حتی از این پیشتر می‌رود و واژه "بهاء" و مفهوم آن را با "اسم اعظم الهی" یکی می‌داند. روایتی است در اسلام که اسم اعظم الهی پوشیده است ولی عظمتش آشکار است. دارندگان اسم اعظم به نیروی این اسم قادر به انجام معجزات هستند، و در تشیع اعتقاد بر اینست که امامان عارف بر اسم اعظم بوده‌اند. در واقع آن‌ها به دلیل علم بر اسم اعظم دارای قدرتی بوده‌اند که از آنان بروز می‌کرد. برای مثال گفته می‌شود که علی فرموده است:

... قد اعطانا ربنا عز وجل علمنا للاسم الاعظم الذی لو شننا خرقت السموات والارض والجنة والنار و نعرج به الی السماء و نهبط به الارض و نغرب و نشرق و ننتهی به الی العرش فنجلس علیه بین یدی الله عز و جل و یعطینا کل شیء حتی السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب والبحار والجنة والنار ...  
[مضمون کوتاه: خداوند علم اسم اعظمش را برای ما آشکار ساخته. اگر مایل باشیم با کمک آن علم به آسمان پرواز می‌کنیم، یا به زمین فرو می‌رویم و حتی عروج می‌کنیم تا بر عرش خداوند بنشینیم. او همه چیز را از آسمان و زمین و دریا و جنگل و کوه‌ها به ما واگذار کرده است.]

در این جا می‌توان بین دارا بودن اسم اعظم که منشاء قدرت و عظمت مقام امامت است، و دارا بودن خوارنه که هم دلیل قدرت و عظمت مقام پیامبری زرتشت و هم منشاء قدرت و شکوه سلطنت پادشاهان باستانی ایران است شباهت‌هایی مشاهده کرد. بنابراین بهاء الله با اعلان این که اسم اعظم الهی بهاء (جلال و شکوه، معادل واژه باستانی خوارنه) است و تخصیص آن نام بر نفس

خویش، مدارِ ادیان ایرانی را کامل کرده و ما را به اصل و ریشه دین ایرانی عودت می‌دهد.

درواقع در کلمات بهاء‌الله خطاب به ناصرالدین شاه، طنین مفهوم خوارنه در ارتباط با مقام سلطنت نیز شنیده می‌شود:

"امید آن که از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب  
 امم را احاطه کند."

پس به‌طور خلاصه سعی کردیم نشان دهیم که استعاره نور درخشنده و پُر فروغ و خورشیدوش به عنوان نزدیک‌ترین شیء جهان مادی به ملکوت الهی، ریشه در ادیان قدیمی ایرانی دارد، و این نوری است که از مصدر خلقت و منشاء قدرت و اقتدار حقیقی ساطع می‌شود و به عنوان سرچشمه روشنایی بر قلب مؤمن حقیقی می‌تابد. گرچه واژه‌ای که برای تعریف این نور به کار رفته در طول تاریخ از خوارنه به خواره، اشراق و بهاء تغییر کرده است، اما به همان مفهوم اصلی در کانون دین ایرانی باقی مانده است.

پایان



## بخشی در باره موضوع "طرد" در آئین بهائی

جناب تورج امینی  
دنباله مطالب پیشین

۳ - دسته سوّم کسانی هستند که عضو جامعه بهائی هستند، ولی به خاطر اعمالی که آیین بهائی آن‌ها را نادرست می‌داند، "طرد اداری" می‌شوند. از ایّامی که تشکیلات بهائی در ایران پا گرفت، طرد اداری، مجازاتی درون‌گروهی شد که جامعه بهائی برای خاطیان و زیر پا گذارندگان قوانین داخلی جامعه بهائی به کار برد:

"علل اصلی برای محرومیت از حقوق اداری، انحرافات شدید اخلاقی، مخالفت علنی با تصمیمات و اقدامات اداری و عدم رعایت قوانین مربوط به احوال شخصی است. از وظایف محفل روحانی ملی است که در صورت محرز شدن هرکدام از این خطاها و قبل از اعمال هر نوع تنبیهی، در وهله اول با نفوس خاطی، به نحوی صمیمی و به قصد مساعدت آنان جهت غلبه بر مشکلشان صحبت کند و در مرحله دوّم به آنان تذکر و اخطار دهد که باید از خطای خود دست کشند و در مرحله سوّم اگر تذکرات قبلی مورد توجه واقع نشد هم‌چنان تذکرات بیشتری اعمال کند و سرانجام در صورتی که ملاحظه شود طریقی دیگر برای حلّ مشکل موجود نیست، آن‌گاه شخص خاطی را از حقوق اداری محروم سازد. حضرت ولی امرالله مایلند که محافل ملیّه هنگام اعمال این تنبیه بسیار محتاطانه عمل کنند زیرا این احتمال وجود دارد که به نحو صحیح به کار برده نشود و در نتیجه کارآیی و تأثیر خود را از دست بدهد. فقط وقتی باید به آن متوسّل شد که جهت حلّ مشکل راهی دیگر به نظر نرسد."<sup>۱</sup>

مثلاً یک بهائی اعتیاد به افیون پیدا می‌کند. آیین بهائی مانند تمام آیین‌های اخلاق‌گرا، نمی‌خواهد که افراد این‌چنینی که رذیلت را انتخاب کرده‌اند، در دامان خود پرورش دهد، لذا مسؤولان جامعه بهائی بنا به وظیفه‌ای که دارند، اقدام می‌کنند تا فرایند درمان شخص معتاد را به‌وجود بیاورند. چانه‌زنی‌ها آغاز می‌شود و اگر شخص خاطی به هیچ‌وجه نخواست که عمل ناپسند خود را ترک نماید، اعضای محفل یا مسؤولان جامعه او را عاقبت "طرد اداری" می‌کنند.

بسیار طبیعی و معقول است که وقتی شخصی قوانین اعتقادی و یا قوانین جامعه خود را بشکند، عقوبتی در پی داشته باشد. در آیین بهائی اصل محکمی وجود دارد:

"خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا: مجازات و مکافات."<sup>۲</sup>

اگر قوانینی در کار نباشد، به تبع آن، صدور رفتارهای مختلف از جانب پیروان یک اعتقاد، عقوبتی در پی نخواهد داشت. اما یک جامعه مذهبی نمی‌تواند ادعا کند که متحد است و آب حیات را در دست دارد، ولی در عین حال توصیه کند که هرکسی هر رفتاری که خواست انجام دهد. در هیچ اعتقاد دینی و در هیچ سیستم فکری و مدیریتی، چنین آزادی وجود ندارد که هرکس هرگونه خواست عمل نماید. نتیجه مستقیم چنین فرایندی هرج و مرج است و حقیقتاً ادعای کدام جامعه پُر هرج و مرج، مبنی بر "به دست داشتن راه فلاح و نجات"، پذیرفته خواهد شد؟! در هر اعتقاد، هنجارها و چهارچوبه‌هایی وجود دارد که عدول از آن چهارچوبه‌ها، سیستم را ناکارآمد و متلاشی می‌نماید. آئین بهائی نمی‌خواهد دچار هرج و مرجی شود که در شرایط گوناگون، اصول اساسی را که نمایانگر هویت جامعه بهائی است، از دست بدهد و به سرازیری سقوط بیفتد. از این رو، برای حفظ جامعه متحد لازم خواهد بود که هنجارها مراعات شود. هم‌چنین ضروری خواهد بود که سرکشی و طغیان از اصول و احکام یک اعتقاد، عقوبتی نیز در پی داشته باشد.

اما از آنجا که جامعه بهائی در زمان حاضر قوای قضائیه و اجراییه ندارد، لذا مجازات طرد اداری نیز مربوط به روابط داخلی جامعه بهائی می‌شود و تنها به این خلاصه می‌گردد که بهائی طرد اداری شده، حق ندارد در سیستم اداری جامعه بهائی حضور داشته باشد. چنین شخصی بهائی است، اما از انتخاب شدن و انتخاب کردن در سیستم اداری جامعه بهائی، شرکت در ضیافات نوزده روزه، کمک به صندوق‌های مالی بهائی، انجام مراسم عقد بهائی و چند مورد دیگر محروم می‌گردد. اما همین شخص می‌تواند در جلسات ایام نُه‌گانه (شهادت حضرت اعلی، اول و دوم محرم که تولد حضرت باب و حضرت بهاء‌الله است و...) شرکت نماید، تبلیغ کند، به عنوان بهائی در گلستان جاوید دفن شود و حتی از کمک‌ها و مساعدت‌های جامعه بهائی برخوردار شود.<sup>۳</sup>

بنابراین علی‌رغم آنچه مخالفان آیین بهائی رواج می‌دهند، معاشرت و مصاحبت با این افراد نیز منعی در آیین بهائی ندارد. حتی می‌توان گفت که معاشرت با روش صحیح و معقول با این افراد، شاید وسایل ترک رذیلت و یا بازگشت آنان را به ذیل جامعه بهائی فراهم آورد. در صورتی این اشخاص بهائی شناخته نخواهند شد که خودشان از محفل بخواهند اسمشان از لیست بهائیان خط بخورد. در این صورت آنان متبیری خواهند بود، نه مطرود اداری و پیش از این درباره متبیریان نوشتیم.

۴ - دسته چهارم بهائینی هستند که "طرد روحانی" می‌شوند و در جامعه بهائی مجالست و معاشرت با اینان منع شده است. بهائینی طرد روحانی می‌شوند که رسماً با "مرکز امر بهائی" مخالفت کنند، در صدد تخریب آن برآیند و دست از مخالفت یا مخاصمت خود برندارند. یعنی کسانی طرد روحانی می‌شوند که سر لجاجت با یکی از مهم‌ترین اصول آیین بهائی که "عهد و میثاق" باشد، یاز کنند. آیین بهائی نمی‌خواهد رخداد ناخوشایند تفرق که در آیین‌های پیشین رخ

داد، در او نیز رُخ دهد. بارها و بارها بهاء‌الله در مطاوی آثار خود و خصوصاً در کتاب اقدس بدین مهم پرداخته است که جامعه بهائی باید در راهی گام بزند که اتحادش حفظ بماند و از فرقه‌گرایی و تفرقه دور باشد. بهاء‌الله حتی تا آنجا پیش رفته که گفته است، اگر اختلاف نظر دو بهائی بر سر یک مسأله، منجر به مجادله شود، هر دو نفر باطل‌اند. یعنی در آیین بهائی یکی از مصادیق "باطل بودن"، مجادله است، چه رسد به جنگ و جدال بر سر اثبات اعتقادات.

به عبارت دیگر، در فرهنگ آیین بهائی، جلوه حَقَّانیت و درستی، در "اتحاد متجلی است"، نه در اثبات حَقَّانیت خود با روش‌های دسته‌کشی و مجادله و یا احیاناً مقاتله. با داشتن چنین اصلی و چنین تفکری، بسیار بعید خواهد بود که آیین بهائی راه را برای تشّت و تفرقه خود باز بگذارد. "طرد روحانی" حکم تنبیهی را دارد برای کسی که به جدیت به دنبال ایجاد اختلاف و تفرقه است.

ادامه دارد

## مآخذ

- ۱ - انوار هدایت، شماره ۱۷۸.
- ۲ - اشراقات، اشراق سوّم.
- ۳ - انوار هدایت، شماره‌های ۲۱۶ و ۲۱۷.

## مختصر چند اصول تعالیم دیانت مقدّس بهائی فهرست گونه جناب آقای علی توانگر

هست تعالیم بدیعی چنان  
تا که نمائند اَحدی بی سواد  
صلح عمومی که مُسَلِّم شُود  
زد ز تحرّی حقیقت سُخَن  
پسایه تعدیل معیشت نهاد  
وحدتِ انسان و خط است و زبان  
وَرَنه خُرافات نمایند نَقْل  
گر به خصومت کِشَد آن دین مباد  
تا بشود حلّ همه جا اختلاف  
تا که بَشَر یابد این خُلق و خو  
در کَتَفِ امرِ خدا مُستَظَلّ

دینِ جدید آمد و نظّم نوین  
امر به تعلیم عمومی بداد  
ترک تقلید و تعصّب بُود  
کرد برابر حق هر مرد و زن  
حلّ مشاکل چو شُود ز اقتصاد  
وحدتِ ادیان و پیام‌آوران  
دینِ خدا طبق علوم است و عقل  
موجبِ اَلْفَت شُود و اتّحاد  
مجمعِ کُبری بکنند ائتلاف  
هست توانگر را این آرزو  
کز حَسَد و کینه کُند پاک دل





نمایی از منزل جناب وحید در نیریز



مسجد جامع نیریز

## مشروح صحبت‌های جناب دکتر ایدلخانی

در کلاس دو روزه ۴ و ۵ مارچ ۲۰۱۶ در دبی

برای مطالعه پیام بیت‌العدل اعظم الهی مورخ ۲۹ دسامبر ۲۰۱۵

دنباله مطالب پیشین

علل بنیادی آن‌ها را تشخیص دهند. وقتی با مانعی روبرو می‌شویم نباید صرفاً به ظاهر آن نگاه کنیم، بلکه علل بنیادی را تشخیص دهیم و اصل مشکل را بیابیم. بجای این که سراغ عوارض برویم، مشکل اصلی را پیدا کنیم. به عنوان مثال وقتی تب داریم و یا سردرد داریم، اگر فقط تب‌بر و یا مسکن استعمال کنیم ما به عوارض توجه کرده‌ایم و نه به علل بنیادی آن. اگر مانعی بر سر راه جامعه‌سازی به وجود می‌آید باید دید مشکل و علت اصلی چیست.

اصول زیربنائی را بررسی کنند. وقتی در مرحله اول علل بنیادی و اساسی را تشخیص دادیم، حال باید ببینیم کدام یک از اصول مطرح شده در امر مبارک در ارتباط است با این مشکل. مثلاً اگر مشکل اساسی تعصبات است، در آثار بهائی راجع به آن چی گفته شده و چه راه‌حلهائی ارائه گردیده است.

تجارب مربوطه را منظور دارند. بررسی کنیم که در شرایط مشابه چه تجربیات و خبراتی داریم و چکار کرده‌ایم.

گام‌های اصلاحی را شناسائی نمایند. گام‌های لازم برای حل آن شکل را شناسائی کنیم و قدم به قدم پیش رویم. مثلاً اگر مشکل و مانع اصلی تعصب است، برای ترک تعصبات چه قدمهائی باید برداشت؟ قدم اول چیست، قدم دوم و قدم سوم و...

بهبود و پیشرفت را ارزیابی کنند. هر از چندی ببینیم بهبود و پیشرفتی حاصل شده است؟ مثلاً هر سه ماه ببینیم آیا پیشرفتی بوده است؟ آیا مشکل حل شده است؟ آیا یک قدم جلوتر رفته‌ایم؟

مواجهه با موانع آسان نیست. یک فرایند طولانی است. باید یاد بگیریم چه‌گونه با موانع برخورد کنیم و بر آن‌ها فائق آئیم. وقتی مانع و مشکلی پیش می‌آید بدترین کار این است که تقصیر را سر این و آن بیندازیم و با جملاتی چون "مگه من صد دفعه نگفتم" و یا "مگه من نگفتم یادت باشه" و یا نظائر آن بخواهیم مشکل را حل کنیم.

منظور از شکل گرفتن یک هسته مرکزی از دوستان که در پاراگراف ۷ آمده است این است که چند نفری به صورت طبیعی و خودجوش با هم همکاری می‌کنند، برای جامعه‌سازی. با هم مشورت می‌کنند و برنامه‌ریزی می‌نمایند. این هسته مرکزی انتخابی و یا انتصابی نیست.

فعالیت‌های احباء در بیست سال پیش کمتر از امروز نبود. ایمان و عشق و تعهد و عهد و میثاقشان هم کمتر از احبای امروزه نبود. تفاوت این بود که مثلاً در هر نقطه‌ای که می‌رفتیم، اول محفل تشکیل می‌دادیم و بعد یک سری لجنات و کمسیون‌ها درست می‌شد و یک سری فعالیت‌ها شروع می‌شد. این لجنات هرکدام کار خود را می‌کردند و جلسات و برنامه‌های خود را داشتند. انسجامی وجود نداشت. بیشتر به صورت یک سری فعالیت‌های متشت بود.

امروزه باید از این تشتت جلوگیری کنیم. فعالیت‌ها باید یک‌دیگر را تأیید کنند. مکمل یک‌دیگر باشند و ادامه هم‌دیگر و در ارتباط با هم. شما ببینید مؤسسه آموزشی قابلیت‌هایی که می‌سازد از همان قابلیت‌ها در جامعه‌سازی استفاده می‌کند. فعالیت‌های اساسی در ارتباط با همنند. گروه‌های نوجوانان بعد از خواندن کتب نوجوانان، بعد از ۱۵ سالگی وارد کلاس‌های کتب روحی می‌شوند. وقتی به زیارت‌های خانوادگی می‌رویم، به منزل پدر و مادر اطفالی می‌رویم که با آن‌ها

کلاس داریم. نمی‌شود که ما افرادی را تبلیغ کنیم، در زیارات خانوادگی منزل افراد دیگر برویم، حلقه‌های مطالعه را با افراد دیگری داشته باشیم، و بچه‌های افرادی دیگر را به درس اخلاق آوریم. به این ترتیب نمی‌توانیم جامعه‌سازی کنیم.

ایمان خود یک قابلیت است. در ضمن انجام فعالیت‌ها در مرحله‌ای شما باید مظهر ظهور الهی و ایمان و ایقان را مطرح کنید. چون ما قابلیت‌سازی می‌کنیم، بزرگ‌ترین قابلیت برای جامعه‌سازی ایمان است. ایمان است که تعهد حتمی و دائمی ایجاد می‌کند. ایمان است که اجرای اوامر و احکام را سبب می‌شود. در بعضی مناطق که فعالیت‌ها خیلی اجتماعی می‌شوند بالاخره در مرحله‌ای صحبت از ایمان و ایقان ضروری است. نماد همان فرسخ سنگ است. قدیم‌ها در راه‌ها فرسخ سنگ می‌گذاشتند که روی سنگ مسافت‌ها را می‌نوشتند.

نماد اول را در این پیام ساده توضیح می‌دهند. در پاراگراف ۶ پیام آمده است: "هدف اصلی آنست که در محدوده جغرافیایی فرایندی برای قابلیت‌سازی آغاز شود که از طریق آن ساکنان محدوده با انگیزه کمک به رفاه مادی و معنوی جوامع خود توانایی لازم را برای خدمت کسب نمایند. چون این شرط اساسی تأمین گردد، یک برنامه رشد ایجاد گشته است." برنامه رشد یعنی رد شدن از نماد اول. از پاراگراف ۷ به بعد این سفر ادامه می‌یابد تا به نماد دوم و نماد سوم می‌رسد. وقتی این گروه چند نفره که به نماد اول رسیدند، تبدیل شدند به گروهی ۲۰ نفره که فعالیت‌های اساسی خود را دارند و حدوداً ۱۰۰ نفر از اهالی در برنامه‌هایشان شرکت نمودند، این مرحله گذشتن از نماد دوم است. یا به عبارت دیگر رسیدن به برنامه فشرده رشد. پس برنامه رشد نماد اول است و برنامه فشرده رشد نماد دوم.

این سفر ادامه می‌یابد تا این که در مسیر جامعه‌سازی، صندوق به وجود می‌آید و خدمات اجتماعی پدیدار می‌شود و به جایی می‌رسد که حدود ۱۰۰ نفر در یک کلاستر به این فعالیت‌های اساسی مشغولند و این‌ها به ۱۰۰۰ نفر خدمت می‌کنند و یا حدود ۱۰۰۰ نفر در برنامه‌هایشان شرکت می‌کنند. این مرحله عبور از

نماد سوم است. بعضی کلاستر هم هستند که ۱۰۰۰ نفر مشغول فعالیت‌اند و ۱۰۰۰۰ نفر در برنامه‌هایشان هستند. هنوز تعداد این کلاسترها آنقدر نیستند که یادگیری متبلور شده باشد و فعلاً تا نماد سوم را ما می‌دانیم.

سؤالی مطرح گردید که این پیام‌ها را بیت‌العدل اعظم چگونه می‌نویسند. نوشتن پیام‌ها به بافتن فرش یا پارچه تشبیه شده است. پارچه دارای تار و پود است. تار رشته نخ‌هایی است که در طول پارچه بافته می‌شود و پود نخ‌هایی است که در عرض پارچه بافته می‌شود. پیام هم تار و پود دارد. تارش تمام تجربه‌های عملی و یادگیری میدانی دنیای بهائی است و پودش آثار الهی و اصول روحانی که در ارتباط با آنها وجود دارد. پس پیام‌ها دارای دو بُعداند، بُعد عملی و بُعد روحانی. اول بیت‌العدل اعظم تعیین می‌فرمایند چه مواضع و مطالبی می‌خواهند در پیام ذکر کنند. بعد شروع می‌شود به نوشته شدن. اکثراً خود اعضای بیت‌العدل اعظم شروع می‌کنند به نوشتن. این نوشته‌ها دائماً بررسی می‌شود و کم و زیاد می‌شود. گاهی اوقات به نظر می‌رسد به آخر رسیده‌اند و پیام دارد شکل می‌گیرد ولی یک دفعه تصمیم می‌گیرند که مطلبی دیگر را اضافه کنند، که این تصمیم مجدداً روی همه پیام اثر می‌گذارد. یک فرایند بسیار پیچیده و دقیقی است. بعد از این که پیام شکل گرفت، منشی‌ها وارد کار می‌شوند. آنها وظیفه فاصله‌گذاری، جمله‌بندی، نقطه‌گذاری، ویرگول‌گذاری و مراجعه به پیام‌های دیگر برای استفاده از همان کلمات و اصطلاحات را به عهده دارند. کار خیلی بزرگی است. یکی از اعضای بیت‌العدل اعظم می‌فرمودند، در یک مرحله است که کار مختصر کردن پیام شروع می‌شود. در این مرحله حذف جملات و کلمات آنقدر پیش می‌رود که دیگر نمی‌توان مختصرتر نمود.

ادامه دارد

## اشعار آبدار از زبان دُرربار حضرت بصار

اهل امریک البشارت مالک ادیان رسید      مظهر سبحان رسید  
 رنج دل‌ها را شفا و درد را درمان رسید      مرکز پیمان رسید  
 کارفرمای دوعالم روح‌بخش کائنات      آخر موت و حیات  
 با دم روح القدس با کوبه حیوان رسید      مرکز پیمان رسید  
 ساقی بزم ازل با ساغر سرشار عشق      آمد از خمّار عشق  
 شور عشق از باده او بر سر مستان رسید      مرکز پیمان رسید  
 شاهباز آسمان پرواز اوج زندگی      با نوای بندگی  
 شهپر تقدیس بگشاد از هوا پیران رسید      مرکز پیمان رسید  
 گشت طی دور سرور مصر و پاریس و فرنگ      عرصه‌شان گردیده تنگ  
 وصل آنان درگذشت و موسم هجران رسید      مرکز پیمان رسید  
 حالیا شد دوره امریک و اهل آن دیار      از عطای کردگار  
 قسمت آنان گذشت و نوبت اینان رسید      مرکز پیمان رسید  
 ای صبا از من برو برگو به نجم باختر      ساز یاران را خبر  
 کافتاب خاوری با طلعت تابان رسید      مرکز پیمان رسید  
 چشم یاران بها روشن که در آن سرزمین      یار جانی شرمگین  
 نور عین و عین نور حضرت یزدان رسید      مرکز پیمان رسید  
 عیدتان بادا مبارک روزتان فیروز باد      خاک امریک است شاد  
 مرکز عهد است وقت شادی رضوان رسید      مرکز پیمان رسید  
 وه که در فصل گل و در این ربیع روحبخش      نور پیمان زد درفش  
 بلبل گلزار هو با نغمه الحان رسید      مرکز پیمان رسید  
 نفحه روح است جان بر عیسی مریم دهد      روح بر عالم دهد  
 شعله طور است ها بر موسی عمران رسید      مرکز پیمان رسید

شاه لاهوتی است عزم عالم ناسوت کرد با رُخی خوشتر ز ورد  
 سرّها هوتی بود کز مکمن سبحان رسید مرکز پیمان رسید  
 محفل دل‌ها بیارائید دلدار آمده وقت دیدار آمده  
 جان به کف گیرید یاران حضرت جانان رسید مرکز پیمان رسید  
 جلوه زد انوار وحدت بر قلوب عاشقان شد عیان سرّ نهان  
 از سماء قدس آن خورشید نورافشان رسید مرکز پیمان رسید  
 مژده ای یاران مغرب کان نگار مشرقی با رموز عاشقی  
 جانب غرب از پی اشراق آن سامان رسید مرکز پیمان رسید  
 ای خریداران یوسف وقت راز است و نیاز با هزاران عزّ و ناز  
 یوسف ابهی به امریک از سوی کنعان رسید مرکز پیمان رسید  
 شد علی‌رغم حسودان لعین از چه برون دشمنان پُر ز خون  
 صیت شاهنشاهی بر عالم امکان رسید مرکز پیمان رسید  
 بهر جشن عید گل اندر گلستان صف زنید کف زنید و ذف زنید  
 کان گل باغ بها چون غنچه خندان رسید مرکز پیمان رسید  
 سرّ سبحانی ز شهر ماه کنعان آمده بدر تابان آمده  
 ماه کنعانی در آن کشور ز مصر جان رسید مرکز پیمان رسید  
 دیده امید هریک شد برون از انتظار از ورود آن نگار  
 کز طریق بحر آن دریای بی‌پایان رسید مرکز پیمان رسید  
 گر جهان را کرد عزقاب فنا طوفان نوح بسته شد باب فتوح  
 هر بنائی را مآل کار بر ویران رسید مرکز پیمان رسید  
 قطره‌ای زین بحر اعظم عالمی احیا نمود باب احسان برگشود  
 موجی از طوفان او بر گنبد گردان رسید مرکز پیمان رسید  
 منفرد آن فرد اکمل از حجاب مایری زد صلاهی هل تری  
 با جمال بندگی بر صورت انسان رسید مرکز پیمان رسید  
 مرکز میثاق و نصّ قاطع حیّ قدیم آن صراط‌المستقیم  
 از پی ترویج امرالله که با فرمان رسید مرکز پیمان رسید

دیده بگشائید نج نج یار طلعت بر فروخت خرمن هستی بسوخت  
 جان فدا سازید هی هی نوبت قربان رسید مرکز پیمان رسید  
 حضرت عبدالبها با دست فیاض عطا مظهر فیض بها  
 بهر یاران بها با بخشش احسان رسید مرکز پیمان رسید  
 یار شرقی سوی مغرب چون درخشان آفتاب بردری از رخ حجاب  
 از محبتان بر سر بر بندگی سلطان رسید مرکز پیمان رسید  
 ناقضان عهد چون از این سفر آگه شدند دست غم بر سر زنند  
 دمدم بر جان هریک آتش سوزان رسید مرکز پیمان رسید  
 حمد کز اشراق وجه غصن دادار جلیل شد حسود از غم ذلیل  
 تیرها بر دیده‌های کور خفاشان رسید مرکز پیمان رسید  
 اعظمن آمال دل اینست یا عبدالبهاء در عیان و در خفا  
 گفت تو بصار را بر دفتر و دیوان رسید مرکز پیمان رسید

اصل دست خط این شعر زیبا که به صورت چاپ ژلاتینی قرمز است،  
 نزد فامیل دکتر علی گلستانه موجود می‌باشد.



## به مناسبت نمایش برنامه تلویزیونی "پرگار"

### با عنوان "مناسبات شیعه و سنی و بهائی"

نگارش جناب آقای دکتر گیو خاوری

در ۱۲ دسامبر سال ۲۰۱۶ در تلویزیون فارسی B.B.C در برنامه "پرگار"، سه نماینده از مذاهب شیعه و سنی و دیانت بهائی حضور یافته بودند تا درباره مناسبات مذاهب مزبور با یکدیگر گفتگو و بررسی کنند. نماینده بهائی به مناسبتی از ازل با عنوان "صبح ازل" نام برد که با آثار بهائی مطابقت ندارد و از ساخته‌های طرفداران ازل برای ارتقای مقامات اوست. چنان که در این باره در کتاب "کشف‌الغطاء" آخرین اثر از آثار جناب ابوالفضائل که با صعودشان ناتمام ماند و به توصیه ایشان به وسیله یکی از منسوبین‌شان، آقا سید مهدی گلپایگانی در پاسخ به کتاب "نقطه‌الکاف"، منتسب به "میرزا جانی کاشانی" منتشره به وسیله ادوراد براون به پایان رسید، در کتاب کشف‌الغطاء درباره تسمیه نام میرزا یحیی ازل به صبح ازل آمده است:

"... مستر براون نیز در آخر همین کتاب که آن را به تمثال ازل موشح ساخته منشور "تور اشرق من صبح‌الازل" را به خط عربی در مقابل عکس وی به نام وی صادر گردانیده ... اما در خصوص تسمیه مرآت (ازل) به صبح ازل گذشته از این که در تمام آثار نقطه بیان (حضرت باب) درباره وی هیچ‌جا کلمه ازل منضم به صبح نساخته و همین ملا رجبعلی مذکور و ملا جعفر کاشانی مشهور (از یاران ازل) در رسائل خود، او را غیر از حضرت ازل چیزی دیگر نوشته‌اند و از این معلوم می‌گردد که تا آن اوقات یعنی تا اعلان دعوت حضرت بهاء‌الله مرآت را به لقب ازل بلاانضمام به کلمه صبح می‌خوانده‌اند، زیرا حضرت نقطه اولی کما

هوالمعهود من باب تطابق عدد مکتوب حروف اسم یحیی با ازل وی را در زمان اقبال به این لقب ستوده ... ولكن معاندين امرالله محض تاريخ کردن مبنی کلمه صبح را بعداً به آن بسته‌اند و یکی از علائم محرّف و مجعول بودن کتاب نقطه‌الکاف همین مسأله است که در آن برخلاف مؤلفین دوره‌اولی پیوسته از مرآت معلوم به صبح ازل تعبیر می‌نماید.

سپس نظر به این که ازلیان به استناد حدیث کمیل که در آن از "صبح ازل" نام برده شده است، می‌خواهند لقب ازل را که مطابق عددی نام "یحیی" یعنی ازل است به ازل ارتباط دهند و به وی قداست بخشند، حدیث مزبور را به میان کشیده‌اند، از این‌رو در کتاب کشف‌الغطاء آمده است: "و ما در پایان کلام، حدیث کمیل را که حضرت نقطه اولی در دلایل سبعة تفسیر و هر فقره از آن را به واقعه‌ئی از وقایع سنین ظهور تطبیق فرموده‌اند، با سرّها نقل می‌نمائیم تا ارباب عقول مستقیمه و اذواق سلیمه مشاهده کنند که معرضین امر حضرت ربّ‌العالمین کلمات محکّمات الهیّه را چگونه از مواضع خود تحریف و به آراء باطله خویش تأویل کرده و آن را بر ردّ مُنزل آیات دلیل آورده‌اند..." (از کتاب کشف‌الغطاء عن حیل‌الاعداء، صفحات ۲۶۸ تا ۲۷۰ - چاپ مروشاه‌جهان، سنه ۱۳۳۴ ه. ق.).

امّا حدیث کمیل از حضرت علی علیه‌السلام چنین آغاز می‌شود: نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره ... که در پاسخ این‌که حقیقت چیست عزّ صدور یافته است و برای حفظ اختصار کلام از نقل کامل آن از "کشف‌الغطاء" خودداری می‌شود.

## تأملی در تواریخ اسلامی

جناب آقای دکتر گیو خاوری

دوستی می‌گفت که یکی از مبتدیان وی می‌گوید چرا با این که امام حسین علیه‌السلام طبق مندرجات تاریخ طبری<sup>۱</sup> در جنگ شمال ایران علیه ایرانیان شرکت کرده است، حضرت بهاء‌الله در آثار خود از وی این‌قدر تجلیل بعمل آورده‌اند. در پاسخ باید گفته شود، تواریخ اسلامی حدود دو سه قرن بعد از پیدایش دیانت اسلام تألیف و تدوین شده است و همه مندرجات آن‌ها قطعیت ندارد، چنان که در این‌باره می‌نویسند: "محمد ابن جریر فقیه و دانشمند و مورخ ایرانی در حدود ۲۲۶-۳۱۰ هجری قمری بوده و تاریخ‌الرسول و ملوک معروف به تاریخ طبری و تفسیر طبری از اوست." (فرهنگ معین، جلد پنجم، صفحه ۱۰۸۱)

مندرجات تاریخ طبری مانند تواریخ دیگر اسلامی مشتمل بر روایات است و مورخ هم مدعی قطعیت آن‌ها نیست، چنان که در این‌باره یکی از پژوهش‌گران مسلمان چنین می‌نویسد: "باید دانست که روش سیره‌نگاران کهن و مورخان قدیم اسلامی چون اسلوب نویسندگان امروز نبوده که غالباً می‌کوشند تا درباره زندگانی کسی یا وقوع حادثه‌ای شخصاً اظهارنظر کنند. مورخان ما نخست کوشیده‌اند تا منقولات یا روایات تاریخی را از دستبرد حوادث و پراکندگی حفظ کنند و از زبان و نوشته‌های دیگران جمع آورند، لذا تا آنجا که مقدورشان بوده به ضبط روایات با ذکر اسناد و سلسله روات آن‌ها پرداخته و حتی المقدور بر آن بوده‌اند تا روایات خود را از روایانی نقل کنند که به دروغ‌گویی و فساد در دین متهم نباشند، بنابراین کوشش آنان بیشتر به نقل آثار تاریخی معطوف شده است که در میان آن‌ها اخبار

قطعی وجود دارد و شایعات ضعیف و ناصحیح نیز هست ... از این رو سیره‌ها و تواریخ کهن اسلامی به کتب حدیث بیشتر شباهت دارند ... طبری در ذکر حوادث تاریخی بیشتر بر گردآوری و نقل اخبار عنایت دارد نه بر تصحیح و تنقیح آثار، چنان که خود او به این معنا در تاریخش تصریح کرده است ... (به نقل از کتاب خیانت در گزارش تاریخ اثر مصطفی حسینی طباطبائی، چاپ دوم پائیز ۶۶، صفحات ۱۸ و ۱۹ و ۳۳)

به این تقدیر برفرض آن که در تاریخ طبری از شرکت امام حسین علیه‌السلام در جنگ شمال ایران علیه ایرانیان سخن رفته باشد، قطعیت ندارد و متأسفانه همین نقل روایات از درست و نادرست به وسیله مورخین اسلامی سبب شده است که ردّیه نویسان اروپائی مانند گلدزیهر<sup>۱</sup> Goldziher و دیگران به استناد مندرجات تواریخ اسلامی بتوانند موارد دلخواه را بر علیه اسلام از آن‌ها استخراج کنند و در این زمینه برخی از مسلمان زادگان مخالف اسلام نیز به این شیوه روی آورده و مقالات و کتاب‌هایی در ردّ اسلام تألیف نمایند، بنابراین به همه مندرجات تواریخ اسلامی که دو سه قرن بعد از اسلام به وجود آمده‌اند نمی‌توان اعتبار داد و استناد نمود و به قول محقق فقیه بهائی آقا سید عباس علوی که در رابطه با انتساب نوشته بدون مهر و امضائی به حضرت باب به نام توبه‌نامه باب "... نفوسی که بر پیامبر خود نسبت‌های ناروا می‌دادند چه انتظاری می‌توان داشت، چنان‌که خداوند عزّ و جل ذکره این قضیه را در قرآن مجید یاد فرموده، در سوره آل عمران: ماکان لنجان یغلّ ... یعنی سزاوار نیست برای مقام نبوت این‌که خیانت کند در اموال و غنائم ... نزول این آیه شریفه در غزوه بدر بوده ... در میان غنائم قطیفه<sup>۲</sup> سرخی بود که دفعه مفقود گردید، یکی از اصحاب گفت: ... خیال می‌کنم پیغمبر آن را برای خود برداشته و مخفی کرده است ... شخصی به حضور حضرت عرض کرد یکی از اصحاب قطیفه را در گوادالی پنهان کرده است ... حضرت امر فرمود آن مکان را حفر نموده و قطیفه را بیرون آورند ... (به نقل از کتاب بیان

حقایق - از نشریات لحنه نشر آثار امری - طهران سنه ۱۰۷ بدیع، صص ۱۵ - (۱۶).

### توضیحات:

<sup>۱</sup> - تاریخ طبری موسوم به تاریخ‌الرسل والملوک در تاریخ عالم به زبان تازی تألیف محمدبن جریر طبری است. این کتاب به وسیله ابوعلی بلعمی به فارسی ترجمه شده. تاریخ بلعمی (فرهنگ معین، جلد ۵، صفحه ۳۷۱) از مورخین معروف اسلامی که او هم دو سه قرن بعد از اسلام می‌زیست یکی هم واقدی است (۱۳۰ ه. ق. - ۲۰۷ ه. ق.). مؤلف از جمله‌التاریخ الکبیر والمغازی (فرهنگ معین، جلد ۶، ص ۲۱۸۴) و بالاخره می‌توان از یعقوبی مؤلف تاریخ یعقوبی و انساب‌الاشراف بلاذری و... نام بُرد.

<sup>۲</sup> - گُلدزیهر یک خاورشناس آلمانی است و کتاب مورد بحث وی که به عربی ترجمه شده است "الشریعه والعقیده فی الاسلام" نام دارد. (به نقل از کتاب خیانت در گزارش تاریخ).

<sup>۳</sup> - قطیفه (=ع. قطیفه ... قدیفه ... جامه پُرزدار) که پس از بیرون شدن از گرمابه تن را بدان خشک کنند. مگر قطیفه حمامی است خلعت وصل که می‌دهند به عاشق بتان لاله عذار (فرهنگ معین، جلد ۲، صفحه ۲۶۹۸).

## برگرفته از کتاب صبح بیداری جناب حسین عهدیه و هیلاری چپمن

# تاریخ دیانت بابی و بهائی در نیریز

### مقدمه

در اوایل قرن نوزدهم میلادی، برابر با قرن دوازدهم هجری شمسی، قدرت، ثروت و فساد برخی از علماء و روحانیون شیعه در قلمرو ایران بی‌نهایت زیاد شده بود. در همین زمان نهضتی به نام شیخیه برای احیای دین اسلام پدید آمد. آنان معتقد شده بودند که طبق وعود الهی زمان آن فرا رسیده که خداوند قائم موعود - امام زمان - را برای احیاء و پاکسازی اسلام مبعوث نماید. آنان به دوامام از امامان شیعه - حضرت علی و امام حسین که بعد از حضرت محمد (ص) شخصیت‌های اصلی مذهب شیعه هستند و در میان شیعیان محبوبیت خاصی دارند - تأکید بسیار داشتند، زیرا به اعتقاد شیخیه این دونام اشاره به دو مظهر ظهور کلی الهی است.<sup>۱</sup> به اعتقاد آنان اولین ظهور، ظهور قائم آل محمد - امام زمان - است و مدّت کمی بعد از او مظهر ظهور کلی الهی بعدی ظاهر خواهد شد. علماء و روحانیون شیخیه در قرآن و احادیث و سُنن شفاهی اسلام مطالعه و تحقیق بسیار نموده و برخلاف بسیاری از روحانیون دیگر که تعبیری ظاهری و سطحی از قرآن و احادیث داشتند، برای آنان روشن شده بود که تمام علائم ظهور قائم دیده می‌شود. آنان می‌گفتند به زودی او ظاهر خواهد شد و دوران جدیدی آغاز خواهد گشت. اندکی پس از رواج عقاید شیخیه، تاجر جوانی از شیراز به نام سید علی محمد که

از همان آغاز ظهور خود را "باب" به معنی "دَر" نامید، قیام کرد. او اعلان نمود که همان قائم موعودی است که در تمام پیشگویی‌های اسلام به آن وعده داده شده است و مؤسس دین جدیدی است. او هم‌چنین اعلان کرد که مبشر ظهور الهی دیگری است و بشارت داد به زودی آن مظهر ظهور کلی الهی ظاهر خواهد شد و دیانتی با اقتدار معنوی بسیار تأسیس خواهد نمود.

قیام باب و ادعای او به تأسیس دیانت جدید هم‌چون شعله آتش به بسیاری از شهرها و روستاهای ایران سرایت نمود. گروه‌های مختلف مسلمانان از علماء و روحانیون بالا مقام تا مردم روستایی، جذب این ظهور جدید شدند. اما عدّه‌ای دیگر از آنان شدیداً به مخالفت با آن برخاستند.

یکی از نقاطی که خبر ظهور باب به آن رسید - نی‌ریز - نزدیک شیراز در استان فارس بود. روستا - شهری کوچک و آرام که زندگی مردم آن از راه کشاورزی و باغداری می‌گذشت.

این کتاب شرح ماجرای رسیدن خبر ظهور قائم آل محمد - امام زمان - به نی‌ریز، آشفته شدن زندگی اجتماعی و مذهبی و چگونگی مقابله مردم نی‌ریز با این خبر است و این که مخالفت و موافقت با این ادعا چگونه به سه دوره متوالی اذیت و آزار، زجر و شکنجه و کشتار کسانی که آن را پذیرفتند - بایبان و بهائیان - در سال‌های ۱۸۵۰ م. (۱۲۶۶ ه.ق.)، ۱۸۵۳ م. (۱۲۶۹ ه.ق.) و ۱۹۰۹ م. (۱۳۲۷ ه.ق.) انجامید.

خبر ظهور باب را سید یحیی دارابی یکی از پُرنفوذترین روحانیون دربار کشور ایران به شهر نی‌ریز رسانید، و خود به عنوان یکی از حواریون در راه اعلان ظهور قائم آل محمد - باب - و خدمت به امر او از آنچه داشت گذشت و سرانجام هم جان خود را در این راه فدا کرد. او خبر ظهور جدید الهی را در سال ۱۸۵۰ م. به جمعیت کثیر و مشتاقی که در مسجد جامع نی‌ریز جمع شده بودند اعلان کرد. برخی از علماء و روحانیون به مقابله با او و کسانی که پیام او را

پذیرفته و بابی شده بودند برخاستند، به طوری که آنان مجبور شدند به قلعه دورافتاده‌ای در بیرون شهر نی‌ریز پناه ببرند و از خود دفاع کنند. این مقابله و نبرد به قتل سید یحیی دارابی - جناب وحید - و قتل عام تعداد زیادی از بایبان انجامید. سه سال بعد بار دیگر چنین نبردی تکرار شد. این بار رهبر و راهنمای بایبان جوانی از جوانان غیور و محبوب منطقه به نام "علی سردار" بود. او و صدها نفر بابی دیگر مجبور شدند با همهٔ زنها و بچه‌های خود به کوه‌های اطراف نی‌ریز پناه ببرند. آنجا سنگر دفاعی مستحکمی به پا کردند و با لشکریان محلی و دولتی که برای کمک از شیراز آمده بودند مبارزه کردند و جنگیدند. اما آنان نیز سرانجام شکست خوردند. سربازها همهٔ مردان بابی را کشتند و زنان و بچه‌های ایشان را به اسارت بردند. مدتی حدود ده سال طول کشید تا زندگی بایبان در شهر نی‌ریز به حالت تقریباً عادی برگشت. در این مدت ظهور کلی الهی که حضرت باب به آن بشارت داده بود واقع شد و جامعهٔ کوچک اما مؤمن بایبان نی‌ریز با اظهار امر میرزا حسین‌علی نوری به عنوان بهاء‌الله - مظهر ظهور الهی و موعود تمامی ادیان - به جامعه بهائی تبدیل شد، زیرا اکثریت بایبان شهر نی‌ریز پیام حضرت بهاء‌الله را پذیرفتند و بهائی شدند. در سال ۱۹۰۹ م. اذیت و آزار افراد این جامعه بار دیگر شدت گرفت. هجده نفر از بهائیان به قتل رسیدند. صدها نفر از خانه‌هایشان آواره شدند و اموال و دارایی‌های خود را از دست دادند.

این کتاب با مقدمه‌ای دربارهٔ چگونگی زندگی عادی و روزمرهٔ مردم شهر نی‌ریز و عقاید و اعتقادات آنان در قرن نوزدهم شروع می‌شود تا خواننده نخست با وضعیت و شیوهٔ زندگی آن زمان آشنا شود و تصویری از چگونگی آن در این روستا - شهر آباد در ذهن داشته باشد. آن‌گاه در بخش پیش‌زمینه شرح کوتاهی از زندگی و سرشت الهی و زندگی شگفت‌انگیز باب آن‌گونه که بایبان و بهائیان باور دارند آورده شده است تا خواننده به استنباط روشن و دقیق‌تری از حوادث دست یابد و دریابد که چرا تعداد زیادی از مردان و زنان جان و زندگی خود را در

راه او فدا کردند. سپس در مسیر تاریخ ایران به شرح ظهور و پیدایش دیانت بابی و بهائی و تغییرات سیاسی و اجتماعی که در قلمرو کشور ایران اتفاق افتاده و آزار و اذیت و کشتار بایبان و بهائیان شهر نی‌ریز پرداخته شده است.

مأخذ اصلی وقایع دوره سید یحیی دارابی - جناب وحید - در ۱۸۵۰ م. دو کتاب است: تاریخ نبیل (مطالع الانوار) و قرن بدیع. تاریخ نبیل از نخستین تواریخی است که درباره پیدایش و تاریخ دیانت بابی و بهائی نگاشته شده است. قرن بدیع روایت تاریخی است که به قلم حضرت شوقی افندی نگاشته شده است و به سبب مقام والای نگارنده آن، نزد بهائیان از سندیت خاصی برخوردار است. با این که توانستیم اطلاعات بیشتری از منابع دیگری مثل "شرح ورود سید یحیی بر دیوار مسجدی در شهر نی‌ریز" را هم به مطالب کتاب اضافه کنیم، اما بیشتر اطلاعات این بخش از دو کتاب فوق است. منبع اصلی و شرح جزئیات وقایع نبرد سال ۱۸۵۳ م. در کوه‌های اطراف شهر نی‌ریز، برگرفته از خاطرات چاپ نشده محمد شفیع است که در آن دوران میزیسته و شاهد عینی وقایع بوده است. منابع دیگر این بخش کتاب‌های محمد علی فیضی، میرزا محمد شفیع روحانی و فاضل مازندرانی است که به زبان فارسی نوشته شده‌اند. شرح وقایع آزار و اذیت دوره سوم در سال ۱۹۰۹ م. از کتاب‌های محمد علی فیضی و میرزا محمد شفیع روحانی و یک منبع جدید - خاطرات چاپ نشده شیخ بهائی عهدیه - و دیگران است.

دنباله دارد

<sup>۱</sup> - نام باب سید علی محمد و نام بهاء‌الله میرزا حسینعلی است.

شرح حال بعضی از شهدای شیراز

## جناب هدایت‌الله دهقانی



جناب هدایت‌الله دهقانی فرزند نصرالله خان دهقانی اهل قریه کوشک آباده بودند. مادر ایشان صفرا خانم دهقانی و شغلشان تجارت و کشاورزی بود. همسر ایشان عصمت خانم صرافیان که از ایشان ۶ فرزند به جا مانده که بحمدالله همگی در ظل امر مبارک می‌باشند. جناب دهقانی در خدمات امریه همیشه کوشا بوده، سال‌ها ریاست محفل مقدس روحانی آباده و سالیان متمادی عضو دو انجمن ملی شور روحانی و عضویت در لجنه ارتباط بلوکی فارس و اصفهان و یکی از مساعدين شهيد رفيع جناب سرهنگ وحدت، عضو محترم هیئت معاونت را به عهده داشتند.

از خصایص برجسته جناب دهقانی معلومات امری و قضائی و حافظه قوی و بذله‌گوئی و روحیه شاد و محبت به همگان بود.

در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۱۸ در آباده به اتفاق جنابان مهدی انوری، محمد

ابراهیم یزدانی، وجیه‌الله فروزان به وسیله سپاه پاسداران در منازل خود دستگیر و کلیه کتب و اوراق و مجلات و نوارهای کاست و آلبوم‌های امری حاوی عکس‌های مختلف از اجتماعات امری داخل و خارج را ضبط می‌نمایند. در تاریخ ۱۳۵۹/۵/۲۰ آنان را به شیراز منتقل و در زندان عادل‌آباد در سلول احبای مسجون شیرازی جای می‌دهند. پس از سه ماه هر چهار نفر به دادگاه انقلاب احضار شدند. اتهام جناب دهقانی طبق کیفرخواستی که به وسیله ۴ نفر اعضای قدیمی انجمن حجّتیّه شیراز تهیه شده بود عبارت بود از: (رابطه با سرهنگ وحدت، مسافرت به کنفرانس پالمو، رابطه با شهربانی شیراز، ابلاغ کلمه به عشایر و گزارش به محفل ملی) که به ایشان ابلاغ نمودند که جواب کافی و شافی به وسیله جناب دهقانی داده شد. نکته جالب آن که وقتی رئیس دادگاه (حجه‌الاسلام بروجردی) به آقای فروزان، پیرمرد مسن ۸۵ ساله که به علت کهولت، مشاعرش درست کار نمی‌کرد گفته بود شما متهم هستید که عامل امپریالیسم و صهیونیسم هستید، او جواب داده بود (نمی‌دانم، شاید، از این دُم‌بریده‌ها هرچه بگوئید برمی‌آید). که بلافاصله جناب دهقانی حرف او را قطع کرده می‌گویند، جناب حاکم این شخص بر مشاعر خود حاکم نیست، اظهارات ایشان را نوعی اقرار تلقی نفرمائید. آن‌گاه خودشان دفاع مستدلی بر این موضوع اقامه می‌نمایند که چون مورد قبول هر چهار نفر بوده همگی ذیل آن را امضاء می‌نمایند.

روز ۱۳۵۹/۱۰/۲۴ مجدداً آنان را به دادگاه احضار، آقای فروزان محکوم به ۲ سال زندان تعلیقی و مصادره اموال، آقای یزدانی به ۱۰ سال زندان تعلیقی و آزاد شدند. احکام آقایان دهقانی و انوری را گفته بودند بعداً ابلاغ می‌نمائیم.

روز ۱۳۵۹/۱۲/۲۵ آقایان دهقانی و انوری به دادگاه احضار و عصر همان روز در حالی که صائم بودند، در پادگان چوگان شیراز تیرباران می‌نمایند. اتهامات ایشان طی حکم دادگاه انقلاب اسلامی شیراز که در روزنامه خبر شماره ۳۱۶ مورخ ۱۳۵۹/۵/۲۷ درج شده، به شرح زیر است: (متهم یکی از اعضای بسیار

فعال بهائیان آباده بوده، با سرهنگ وحدت همکاری زیاد داشته و در بهائی کردن مسلمانان و انحراف افراد ناآگاه و بخصوص روستائیان سعی زیادی نموده و برادران بهائی هدایت یافته را که مسلمان شده بودند، سخت در فشار قرار می‌داده و طبق اسناد موجود و اعتراف خود با ۲۰۵ نفر از کدخدایان و کلاتران و سران عشایر فارس تماس گرفته و به همین خاطر کتباً از محفل تشویق شده است. وی هم‌چنین مکالمات تلفنی دولت و غیره را ضبط می‌کرده و مرتکب چندین جرم دیگر شده است که به عنوان فردی فاسد و مفسد و محارب با خدا و رسول و امام زمان (عج) و به جرم همکاری با صهیونیست جهانی، به اعدام محکوم شده است.

دادگاه اجازه ملاقات حضوری با خانواده را قبل از اجرای مراسم می‌دهد، ولی با تماس تلفنی موفق به تماس و اطلاع با پسرشان سیروس دهقانی نشدند. جناب دهقانی در وصیت‌نامه‌ای که در آخرین لحظات حیات مرقوم شده، چنین می‌نویسند:

#### بسم الله البهی الابهی

همه بدانند اگر من اعدام گردیدم، دیگران پدر هستند. در وضعی هستم که قادر به نوشتن نیستم، چنانچه فرصتی دست داد که سیروس را به‌بینم و چیزی به نظرم رسید، به او می‌گویم که عمل نماید. اتهاماتم یکی کنفرانس پالمو و یکی ملاقات سرهنگ سلطانی که در چند سال قبل برای دادخواهی و شکایت از آباده به شیراز آمده بودم و وسیله جناب وحدت با ایشان گفتگو نمودم که در همان جلسه با حضور جناب وحدت زیاد بر من پرخاش نمود، خلاصه اینست رضای الهی و مشیت‌الله و در برابرش سر تسلیم و تعظیم فرود نموده و می‌نمایم. فقط خدا را شاکرم که هیچ عمل و خلافی انجام نداده‌ام و به جرمی اعدام نگردیدم که خویشاوندانم خجالت بکشند. بنده ناقابل هیچ‌گاه چنین لیاقتی را در خود احساس نمی‌کردم. شاید رقم بیش از ۲۵۰۰۰ نفری باشم که جام شهادت را نوشیده‌اند و امیدوارم که خداوند متعال چنانچه گناهمی در این دنیا مرتکب شده‌ام با عفو و غفرانش مرا ببخشد و طاقتی به بازماندگانم عطا فرماید. از برادران و سروران که با هم در زندان بودیم، از فرد فرد آن‌ها خداحافظی می‌نمایم و استدعای عاجزانه می‌نمایم

چنانچه درین مدت که با آنها زندان بودیم خطائی مشاهده کرده‌اند با فتوت و مردانگی و شهامت، مورد عفو قرار دهند و از صمیم قلب با آنها خداحافظی می‌نمایم و آنها را به خدا می‌سپارم که آنها هم همگی راضی به رضای الهی باشند و در موقع دعا مرا فراموش ننمایند.

فدای همه دوستان شدم، با کمال خوشحالی و سربلندی، ناراضی نباشید، خوشحال باشید، به خدا می‌سپارمتان.

به امید دیدار در آن دنیا، آمین یا رب العالمین

هدایت‌الله دهقانی

ساعت ۵/۳۰ بعد از ظهر ۱۳۵۹/۱۲/۲۵

سیروس دهقانی فرزند ارشد آن بزرگوار در نامه‌ای خطاب به خواهران و برادرانش نوشته:

من اولین کسی بودم که جسد مطهر شهید سعید را در سردخانه پزشک قانونی زیارت کردم، در حالی که خنده بر لبهایش نقش بسته بود و دست‌ها به حالت دعا بود. پیراهن او را بالا زدم و قلب مبارکش را که هدف تیر بلا قرار گرفته بود، زیارت کردم.  
علیه رضوان‌الله

پای قابق طهران (عده‌ای از احبا را در آن جا بُرده، شهید نموده‌اند).



# چشمه نور

سرکار خانم زرین تاج ثابت خضرائی

به یاد احتیای مظلوم و ستم دیده کشور مقدس ایران سروده شد

ما چشمه نوریم، بتاییم و بخندیم  
 "تا زنده‌عشقیم نَمُردیم و نمیریم"  
 ما خویش ندانیم، چو با دوست نشستیم  
 آشفته و سرگشته آن روی مُنیریم  
 ما دولت وصلش به دو عالم نفروشیم  
 از شوقِ لقایش ز دل و جان بخروشیم  
 آموخته بر خلق، همه درسِ محبت  
 از عیبِ کسان از دل و جان دیده بپوشیم  
 شکرانه که چشم تو بر این بی‌خبر افتاد  
 با عشقی تو، از پرده هستی به در افتاد  
 آن باده جانسوز به دل‌ها چه شرر زد!  
 بس عاشقِ دلخسته که بی پا و سر افتاد  
 این خلق ستم‌دیده نه او راست پناهی  
 بر ناله مظلوم بجز حق، نه گواهی!  
 زود است که زرین، شبِ تاریک سرآید!  
 از تساب و تبِ ظلم رهاند به نگاهی!

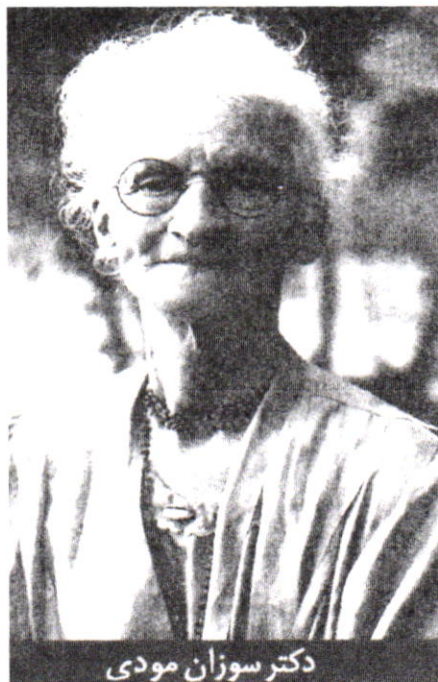
# مدرسه دخترانه تربیت تهران

مشارکت بهائیان ایرانی و آمریکایی در آموزش مدرن

سرکار خانم یاسمن رستم کلایی

دنباله مطالب پیشین

سال‌های ابتدایی (۱۹۱۰-۱۹۲۲)



دکتر سوزان مودی

پس از تأسیس انجمن آموزشی ایران و آمریکا به عنوان پُل ارتباطی مهمی میان بهائیان ایرانی و آمریکایی، دکتر سوزان مودی نخستین زن بهائی آمریکایی بود که به ندای خدمت به ایران پاسخ داد. مودی در سال ۱۸۵۱ در آمستردام، در ایالت نیویورک، در خانواده‌ای پرسببترین به دنیا آمده بود. او ابتدا در مؤسسه هنری شیکاگو و آکادمی هنرهای زیبا در فیلادلفیا تحصیل کرد، اما سرانجام به تحصیل در رشته پزشکی پرداخت.

وی در سال ۱۹۰۳ توسط یکی از بهائیان سرشناس شیکاگو به نام ایزابلا بریتینگام با آیین بهائی آشنا شد و ایمان آورد. در سال ۱۹۰۷ برای اولین بار به خاورمیانه سفر کرد. در عکا به دیدار عبدالبهاء شتافت، به فراگیری زبان فارسی پرداخت و در سال ۱۹۰۹ به ایران وارد شد. مأموریت اصلی مودی کمک به

پزشکان بهائی برای اداره بیمارستان صحت و مداوای زنان بیمار در مطب شخصی خود بود. در عین حال، او به نماینده انجمن آموزشی ایران و آمریکا در تهران، و در نتیجه به حامی و جمع‌کننده کمک‌های مالی برای نوآوری‌های آموزشی بهائیان تبدیل شد. در این مقام، مدتی در مدرسه پسرانه تربیت درس داد. با هیئت مدیره مدرسه پسرانه برای افتتاح شعبه دخترانه همکاری کرد، و به مدارس دخترانه بهائی خصوصی در ایران کمک مالی کرد. در سال ۱۹۱۱، دو پزشک و پرستار بهائی آمریکایی به نام‌های سارا کلاک و الیزابت استوارت برای کمک به مودی در بیمارستان و مطب به تهران رفتند. جامعه بهائی تهران برای مودی که به "مادر مدرسه" و "خادم حضرت بهاءالله" شهرت داشت، احترام فراوانی قائل بود. او ۲۵ سال در ایران زندگی کرد و در اکتبر ۱۹۳۴ در تهران درگذشت.

مودی به تأسیس مدرسه دخترانه کمک کرد، اما این مدرسه برای اداره امور روزمره به مدیر نیاز داشت. از این رو، لیلیان کپس به ایران آمد و در دهه نخست فعالیت تربیت، مدیریت آن را برعهده گرفت تا سرانجام در سال ۱۹۲۰ در سن ۴۲ سالگی بر اثر بیماری حصبه در تهران درگذشت. کپس توسط ایزابلا بریتینگام با آئین بهائی آشنا شده و ایمان آورده بود و به فراخوان هیئت مدیره مدرسه و عبدالبهاء برای یک مربی زن آمریکائی "که بتواند در مقام آموزگار و مدیر خدمت کند ... و در علوم و کارهای زنانه، از قبیل دوخت و دوز، خانه‌داری، بهداشت و اقتصاد خانوار مهارت داشته باشد" پاسخ داد. او در سال ۱۹۱۱ به تهران وارد شد و اندکی بعد، اولین گزارش خود را نوشت. "به معلمین آمریکایی بیشتری احتیاج داریم ... معلمین ایرانی، زنانی دوست داشتنی‌اند اما غیر از یک نفر که پانزده سال قبل در مدرسه مبلغین پرسبیتریان آمریکایی در تهران درس خوانده، بقیه خودشان تحصیل نکرده‌اند."

کار کپس در ایران حاکی از رابطه پیچیده بهائیان ایرانی و آمریکایی است. دوران مدیریت او با رشد چشم‌گیر تعداد دانش‌آموزان و فعالیت‌های مدرسه دخترانه هم‌زمان شد. در این دوره ده ساله، تعداد دانش‌آموزان ده برابر شد و از ۳۰

نفر به ۳۰۰ نفر رسید. این رشد به تنش میان کپس و هیئت مدیره تمام مردانه مدرسه بر سر دغدغه‌های مالی انجامید. به عقیده کپس، بعضی از دانش‌آموزانی که استطاعت مالی پرداخت شهریه را داشتند با استفاده از کمک هزینه تحصیلی انجمن آموزشی ایران و آمریکا و دیگر منابع، سرگرم تحصیل رایگان بودند در حالی که دانش‌آموزان فقیر ثبت نام نمی‌شدند، آموزگاران و کارکنان مدرسه حقوق ناچیزی می‌گرفتند و از لوازم آموزشی و دیگر مایحتاج خبری نبود. طی جنگ جهانی اول، مدرسه توانست به فعالیت خود ادامه دهد، هرچند کمک مالی بهائیان آمریکا به تدریج کاهش یافته بود و بسیاری از دانش‌آموزان ترک تحصیل کرده بودند. کپس در نامه‌های خود به آشفتگی سیاسی و اجتماعی، از جمله قحطی، وبا و رکود اقتصادی ناشی از جنگ اشاره می‌کند.

به رغم رابطه پُر تنش با هیئت مدیره مدرسه، رابطه کپس با جامعه بهائی تهران خوب و پُربار بود. او در جمع‌آوری کمک‌های مالی به منظور خرید ساختمان جدیدی برای مدرسه با جامعه بهائی محلی همکاری نزدیکی داشت و سالانه ۳۰۰ تومان از زنان خیر، و در کل مبلغی حدود ۱۰۰۰ دلار جمع می‌کرد. وی هدفی فراتر از آموزش دختران در تربیت داشت. هدف غایی و رسالت دینی او آموزش زنان ایرانی برای تدریس در مدارس ایران بود. این هدف در دوران مدیریت او تحقق یافت زیرا تعداد روزافزونی از آموزگاران مدرسه از میان فارغ‌التحصیلان تربیت استخدام می‌شدند. این امر وابستگی مدرسه به آموزگاران ایرانی را افزایش داد. این نوآوری آموزشی ایرانی - آمریکایی که کپس در آن نقش داشت به سود بهائیان و غیربهائیان بود، زیرا نسبت چشم‌گیری از دانش‌آموزان تربیت مسلمان بودند. یک زن فارغ‌التحصیل کلاس ششم تربیت می‌توانست در یک مدرسه دخترانه خصوصی یا دولتی درس بدهد، امری که به او منزلتی اجتماعی می‌داد و درآمد نسبتاً اندکی را هم نصیب وی و خانواده‌اش می‌کرد.

کپس می‌دانست که این مدرسه به ایران و ایرانیان تعلق دارد و بنابراین مراقب بود که تربیت به نمادها و مناسک ملی ایرانی پایبند بماند. در مراسم

فارغ‌التحصیلی، عکس شاه و پرچم سه رنگ ایران به چشم می‌خورد و آوازه‌های میهن‌پرستانه‌ای مثل "ای ایران" و "وطنم" خوانده می‌شد.

برای والدینی که می‌خواستند فرزندانشان به سبکی جدید، و در عین حال فارسی و ایرانی محور، آموزش ببینند برنامه‌درسی مدرن تربیت که بر علوم و زبان‌ها تمرکز داشت، جذاب بود. در پنج سال اول بر فارسی تأکید می‌شد، و در پنج سال بعد عربی را هم آموزش می‌دادند. تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان شروع می‌شد. به رغم پیوند نزدیک مدرسه با بهائیان آمریکایی و علاقه والدین و دانش‌آموزان، انگلیسی یکی از مواد درسی اصلی نبود، زیرا اکثر آموزگاران فارسی‌زبان بودند. برخلاف دیگر مدارس خارجی و مدارس اقلیت‌های دینی آن دوره که به تدریس (منظم) تاریخ نمی‌پرداختند، این درس در همه سطوح تربیت به طور منظم آموزش داده می‌شد. مثل دیگر مدارس مدرن ایران، تربیت بدنی و بهداشت برای همه دانش‌آموزان تربیت در اولویت بود. حساب، علوم و جغرافی در هر دو دوره دبستان و دبیرستان تدریس می‌شد و دانش‌آموزان بزرگ‌تر، دوخت و دوز و بافتن می‌آموختند. ستاره فرمانفرمایان، یکی از دانش‌آموزان سابق تربیت آزادی رقصیدن، آواز خواندن و بلند دعا کردن بدون ترس از سرزنش و توبیخ، و برنامه درسی مبتنی بر مدارا و محبت به همگان را به بهائی بودن این مدرسه نسبت داده است.

برخلاف آموزگاران مدرسه آلیانس و مدرسه مبلغین پرسببترین آمریکایی، آموزگاران بهائی مدرسه جدیدی نساخته بودند، بلکه مدرسه‌ای را که بهائیان ایرانی بنا نهاده بودند توسعه دادند و بنابراین اغلب متوجه بودند که همکارند و رهبر نیستند. افزون بر این، اصول آیین بهائی آن‌ها را وسیع‌النظر کرده بود و در نتیجه، در کل کمتر از رقبای خارجی خود در تهران، دلبسته مفهوم "تمدن غربی" بودند.

ادامه دارد

## به دوستانم

خانم دکتر طلعت بصاری (قبله)

قلب من لبریز از مهر و وفای دوستان  
 گلشنی پُر گُل، مَصَفَا، از صفای دوستان  
 من چو قطره دوستان دریا و دلشادم از آنک  
 یافتم هستی، شدم تا آشنای دوستان  
 من چو موج و دوستان چون ساحل امن و امان  
 در امانم تا که سودم سر به پای دوستان  
 پُشت گرمی باشدم از مهر یارانم بسی  
 پُشت من بر کوه باشد از ولای دوستان  
 می‌بزم از شوق اگر در آسمان وجد و حال  
 خوش نوایی می‌رسد بر جان ز نای دوستان  
 می‌درخشم گر چو گوهر در میان انجمن  
 یافتم من این بها را، از بهای دوستان  
 همچو عقدی منت یاران مرا بر گردن است  
 کی بوم لایق، کنم جان را فدای دوستان  
 شرمسارم از محبت‌های بی‌حد و حساب  
 من چه کردم هان خدا را از برای دوستان  
 ای خدا ای مهربان، این جمع را پاینده دار  
 نیست "طلعت" را تمنا جز بقای دوستان

قوله المطاع : در خصوص اشتراك مجلات امریه از فرائض احبای الهی آن است که به تمام قوی تقویت و معاونت این مجلات نمایند.

امر و خلق - صفحه ۴۰۲ - جلد ۳ و ۴

با فرا رسیدن ژانویه ۲۰۱۷، پیام بدیع وارد سی و پنجمین سال انتشار خود می‌گردد. گرچه بر همه نارسائی‌ها فائق نیامده‌ایم، ولی از این که در بهبود هرچه بیشتر آن توفیق یافته و می‌یابیم، مسرور هستیم.

بسیار مشتاق بودیم که قسمت نونهالان و نوجوانان ضمیمه پیام بدیع، که مورد عنایت معهد اعلی شیدالله ارکانه می‌باشد، به صورت مجله‌ای جداگانه انتشار یابد، ولی متأسفانه ضعف بنیه مالی تاکنون این اجازه را نداده، ولی ناامید نیستیم و امیدواریم با کمک مشترکان ارجمند و پشتیبانان مالی که مایل به ذکر نامشان نیستند و با تبرعات کریمانه خود مجله را تاکنون سر پا نگهداشته‌اند، این آرزو جامه تحقق پوشد.

استدعا می‌شود مشترکان عزیز ترتیبی اتخاذ فرمایند که در سه ماهه اول سال حق اشتراك خود را بپردازند. چون از نظر مالی در وضعیتی نیستیم که حسابداری تمام وقت به این خدمت پردازد. بخصوص که یاران راستان آنقدر گرفتار تلاش معاش هستند که وقت چندانی برای انجام چنین خدمتی ندارند.

- حق اشتراك برای سال ۲۰۱۷ در آمریکا و کانادا ۳۵ دلار آمریکائی و در دیگر نقاط جهان، ۴۰ دلار آمریکائی می‌باشد.
- دوستانی که حق اشتراك دو سال گذشته را نپرداخته‌اند، نسبت به تسویه حساب خود لطفاً اقدام فرمایند.
- از مشترکین ارجمند استدعا می‌شود که دوستان خود را به اشتراك مجله تشویق فرمایند.
- مشترکان عزیز تغییر آدرس را اطلاع فرمایند تا در ارسال مجله وقفه‌ای پیش نیاید. ناگفته نماند پُست با نرخ ارزان (Bulk Mail) در صورت تغییر آدرس، نامه یا بسته پستی را به مبدا برنمی‌گرداند و اخیراً اگر برگردانند، مبلغ ۱۷۰ دلار جریمه می‌کنند.

پیام بدیع

حضرت امه البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می فرمودند هرگز خسته نمی شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه جا و همه وقت حمایت می فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

### قابل توجه:

حق اشتراک سالیانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و برای سایر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. اشتراک سالیانه در ابتدای هر سال میلادی، تجدید می گردد. برای حق اشتراک لطفاً چک خود را به: PAYAM-I-BADI قابل پرداخت نموده و به آدرس ذیل ارسال دارید:

Payam-I-Badi  
P.O.Box 3487  
Quartz Hill, CA 93586

پیام بدیع  
سال سی و پنجم  
سال ۱۷۳ بدیع  
۱۳۹۶ شمسی  
۲۰۱۷ میلادی

برای اشتراک جدید و یا تغییر آدرس، لطفاً نشانی و شماره تلفن  
خود را به آدرس پستی و یا الکترونیکی ذیل ارسال دارید:

Soheil Roshan-Zamir  
841 Vista Grande Drive  
Santa Paula, CA 93060  
U.S.A

[SOHEILRZ@OUTLOOK.COM](mailto:SOHEILRZ@OUTLOOK.COM)

(لطفاً چک حق اشتراک را به این آدرس ارسال نفرمایید)



# **PAYAM-E-BADI**

**VOLUME 35**

**NO'S:**

**406-407-408**

**April - May - June**

**2017**

Payam

Payam-i-Badi

-i-

Badi